

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11

۹۰۵۳-۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: صراط‌الطریق  
مؤلف: صمیمی، ابن مصطفیٰ بزرگ

شماره قفسه: ۹۳۴۵  
موضوع: ...

تعداد بیت کتاب

۱۵۴۸۹  
۱۱۹۹۱

خطی فهرست شده  
۹۳۴۵

۳۲ ۳۱ ۳۰

بازدید شد  
۱۳۱۲

بازرسی شد  
۳۲-۳۱

۵۲۶۴۵

کتابخانه مجلس



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين  
ولعنة الله على أعدائهم أجمعين اليعرج الذين أقاموا بغير  
كتاب فزيرة به نقل ورواية في كتابه من مصطفى فضلنا على كثير  
البرية ما أنما به نزلت من قبلنا من الكتب

في الروايات

هذه الرسالة الشريفة الموسومة  
بأضواء الطريق من مصنفات

علامة في نهامي آقای آقا  
میرزا فضل علی خلیف خیراجی  
حاجی مصطفی قاجر تبریزی  
الاسم بلغه على مطلوبه  
ابن اولیاء الله وأحبائه

له  
وقد  
شده  
بسم الله  
المشاهير  
شده  
بسم الله  
باسمك



هذه الكتاب الموسومة بضياء الطريقة

لبسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد  
 وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين اما  
 بعد خانب كوید بنده مسكين ابن مصطفى  
 فصلي الله عليه وسلم الميرزا محمد علي بن علي بن  
 مكرم معظم ابوطالب خان خلف جناب مهاباد خان  
 حفظها الله عن جميع الاحزان خواهش فرمود  
 كه مختصر رساله تحرير شود در بيان طريق سير  
 سلوك كه باعث ترقی نمودن سالک گردد  
 در سير نمودن چون در حالتی خواهش فرمود  
 كه

ضياء الطريقة  
 كرتب مبتلا بود بافانواع واقسام مرض والم وبيان  
 نمودن اينطور مطالب لازم كرفت بعضي اجملا  
 فراغت را چون آن جناب انرا آن وجودها  
 كه و نمودن سؤال او ممكن نبود و مقتضاي تسقط  
 قول نموده خواهش آنجناب را  
 الميسر

و مستحق موفقم بضياء الطريقة فالله هو الموفق وعليه  
 الاختصاص و در رد و فصل بيان خواهم نمود ان شاء الله  
 اول فصل بدانكه لازم است هر سالك را نگاه شود  
 و بيدار گردد از خواب غفلت و همه اوقات را  
 به فكر بود و نظر نمايد در افان النفس و زمايكه



حالت سالک بیدار می گردد و واضحست نفس  
 اما در بسو آن سالک را نتواند خراب نماید  
 و این معنی بسبب طهارت در نظر هر عاقل و کامل که  
 از برای هر وجه دشمنی در پیش او موجود است  
 که عبارت از نفس آن و چو باشد و بهر اوقات  
 آن نفس در پیش آن وجود است و میخواهد  
 صاحب خود را ضایع نماید و مخصوص زمانی که  
 آن در خواب غفلت باشد و پیر در غفلت  
 در چشم و گوش و وسیع باشد و وضحت  
 در چون وقت آن نفس کمال غلبه را دارد  
 در

در آن وجود و افسادها در هلاک  
 کند بهر آنکه بخواند افساد نماید در این  
 و این او و هرگاه تو بنظر بصیرت نظر کنی  
 بهایم خواهی فهمید هر افساد که در عالم ظاهر است  
 اصل آن افساد بواسطه غفلت است چون  
 زمانی که شخص غفلت نمود دشمن آن شخص  
 قوه بیدار کند که عبارت از نفس اماره  
 بسو است و معلومست قوه آن نفس  
 هم بواسطه ابلیس است چون میدانم هرگاه  
 بخواند ابلیس را با انسان بیدار کند لا محاله



بواسطه نفس اماره لبسو رو پیدا کند بعد از  
اینکه نفس را ملاحظه نماید که سافت نه مثل جسم  
است که از عالم جسم باشد که راه ابلیس بسته  
باشد از او بلکه نفس اماره لبسو بر سرخ است  
یعنی از عالم جسم بالاتر است و از عالم مجردات  
است و با اینکه از عالم مجردات است تعلق دارد  
بجسم و جسم مرکب است و متوفاقی حکم خود  
را در جسم می نماید ازین جهت بود که  
گفتم عالم نفس اماره لبسو بر سرخ است ابلیس  
علیه العنة والعداب <sup>باید</sup> بواسطه این نفس اماره  
لبسو

لبسو و هرگاه نفس اماره لبسو را ملاحظه نماید  
عالم و عالم ابلیس یکی است چون اینطور است  
عالم نفس اماره لبسو لهذا آن لعین علیه العنة و  
العداب هر افساد بخوابد بکند بواسطه نفس  
اماره لبسو میکند و این نفس مظنون ابلیس است  
و جمیع افساد های خود را بنفس اماره لبسو القا  
نموده چون اینطور است نفس اماره لبسو از  
این جهت است حق تعالی شان فرموده  
اقبلوا انفسکم و تولوا الی بارئکم یعنی نفس های  
خودتان را بکشید و رجوع نماید بر رب خودتان







چنانچه در این کلمات اسمعی را صریح بیان نموده نیستی و صبیحا  
الله یغفر ذنوبکم و اعتقاد دارند زمانیکه خلق ریاضت کشید

خدا شود

و از این طریقه است بعضی جهال که مرشد خود را

نرا خدا دانند و خود را بالله من مخط الله پس

آگاه شدی انی طور افساد که در توحید خلق

ظاهر است بواسطه آن نفس اما ره لبس است که

مظهر ابلیس شده است و آن لعین آن افساد را

در آن نفس ظاهر کرده و بواسطه آن نفس

اما ره لبس خلق را از طریق حق باز گردانیده

چنانچه هرگاه در جمله نگاه بکنی خلق خواهی فهمید

آنچه

آنچه را که عرض نمودم و خواهی شناخت اشخاصی را

که معتقد گردیدند انی طور اعتقاد را و آن نفس

را هم خواهی شناخت که مظهر ابلیس گردیده و انیسو

افساد بواسطه آن نفس اما ره لبس توحید خلق

ضایع و باطل گردیده است اما ره لبس توحید را

هذه النفوس الخبیثه و همچنین بعضی نفوس

آن لعین علیه العذاب و العذاب مظهر خود نموده

و افساد در دایره نبویه نموده بواسطه آن نفس

اما ره باین طور که دایره انبیاء و دایره

مخصوصینند که عبارت از احد لبس جهال



هزار بیغیر باشد که اول او جناب آدم است  
 و آخر او جناب خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله  
 است صلوات الله علیه اجمعین بلکه اعتقاد کرده  
 اند هر وجود متوافد دایره انبیاء قدم بگذارد  
 و ازین جهت است در هر عصر و در هر زمان  
 بعضی نفوس خبیثه اظهار نبوة نموده اند  
 و خواستند خود را در دایره نبوة داخل کنند  
 و حق تعالی جل شانہ بطلان ایشان را ظاهر نمود  
 و میان خلق ایشان را رد نمود و جمیع اهل  
 آن زمان از بطلان او آگاه شدند و فهمیدند

که از طرف ابلیس است و نه از طرف حق تعالی جناب  
 درین زمان دیدی آن نفس خبیثه را که اظهار  
 نبوة نمود که عبارة از میرزا علی محمد شیرازی  
 علیه الغنة والعلوب باشد و کتابی خرافات  
 در رشت نموده بود و اسم او را کتاب اسمانی  
 گذاشته بود و ادعای نبوة نمود و چقدر خلق  
 از حیوانات کمتر اطاعت او نمودند و او را  
 بیغیر و المستند لله اکمل از هر کس صاحب  
 شریعت بطلان آن خبیث ظاهر کرد و حق  
 تعالی بدست پادشاه اسلام ادام الله مملکت



بدرك اسفل روانه وجميع خلق اركفوا واکاه  
 و الجلان من هب او فهميدن پس دانستی  
 انطویر افساد هم بواسطه ابلیس بود که در آن  
 نفوس خبیثه ظاهر گردید و خواستند که خود<sup>شان</sup>  
 را بغير خدا نمایند از دروغ و این تمنای  
 ایشان هم بواسطه ابلیس بود پس فهمید  
 انطویر تمنای هم از طریق ابلیس است که در  
 عالم غی هر کرده که خلق ضعیف را از راه<sup>یت</sup>  
 دور گردانید و بدرك اسفل روانه کند  
 و همچنان است سایر افسادها که در عالم ظاهر  
 شود

شود کلاً انرا ابلیس است بواسطه نفس اماره  
 لبوء چون نفس اماره لبوء انطویر مفسد است  
 در عالم حق تعالی امر فرموده آن نفس اماره لبوء  
 بکشند چنانچه در کتاب خود بیان فرموده  
 اقلوا الهکم یعنی نفوس خودتان منظر  
 ابلیس نکنید تا انطویر افسادها بواسطه  
 نفوس شما در عالم غی هر شود و خلق از طریق  
 حق دور گردانید بلکه شما بیکه نفوس کشید  
 و از راههای باطله دور گردانید در هر چه  
 وقت رجوع نماید بر حق خودتان چنانچه حق تعالی  
 فرموده و توبوا الی باریکم یعنی رجوع نماید



بیرب خود تان و معلومست رجوع نمودن  
 برب عبارت است از این که نفوس را در  
 نای از ابلیس یعنی علاقه نفوس را از ابلیس  
 قطع کنی و هواهای فاسده را بایع نشوی  
 و آن هواها را الهه خود تان نکر دانی چنانچه  
 در کتاب خود فرموده آرئت من اتخذ  
 الهه هواه یعنی یا بفرمان نگاه نمیکنی اشقی  
 که خدای خود شان هواهای خود را داده  
 اند چنانچه در سابق آگاه شدی که چگونه  
 هواهای خود شان را خدای خود شان نموده

فهمیدی طریقی باطل را که متبذّر آن طریقی  
 باطل از ابلیس است و از اهل سیر و سلوک باطل  
 هم فی الجمله آگاه و مطلع شدی که چگونه امر  
 از طریق حق نموده اند و بایع ابلیس گردیده  
 اند و نفوس خود شان را مظهر ابلیس نموده  
 اند و در طریق باطل سیر و سلوک نمایند  
 و در هر چه غیبت کفر مستور گشته اند  
 و اولیاء شیطان شده اند در ملک وجود  
 و بواسطه ایشان نور الهی از قلوب خلق  
 رفته است و در عالم غفلت شب و روز



زندگانی غایب و بیهوده آگاه نمیشوند از  
 از اعمال بد خودشان و همچنین از اعتقاد  
 بد و فاسد خودشان و بالکلیه اطاعت  
 نفس اماره لبس دارند و معلومست انطباق  
 سیر و سلوک غفلت از حق تعالی شود و هرگاه  
 غفلت از حق تعالی نشود و بکلمات حق <sup>تعالی</sup> رجوع <sup>نمایند</sup>  
 واضحست از عالم غفلت بیدار شود و <sup>انند</sup>  
 از برای هر وجود دشمنی است در کنار او  
 که عبارتست از نفس آن وجود و معلومست  
 دشمن زما سکه در پیش آدم موجود شد  
 لذت

لا فرست آن وجود بیدار کرد تا از شر آن  
 دشمن خود را خلاص کند و حال آنکه حق تعالی  
 در لسان انبیاء و اولیا خود صلوات الله  
 علیهم اجمعین خلق را از خواب غفلت بیدار  
 نموده و از آن دشمن که در پیش هر وجود است  
 شناساند و حکم کرده که اطاعت او را  
 نکنند و او را بکشند چنانچه در سابق بیان  
 انیم معنی نمودم و قول حق تعالی جل شانہ را  
 ذکر نمودم که فرموده اقْتُلُوا الْفُتُكُمُ و  
 تَوْبُا لِي بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ پس فرمیدی چگونه حق تعالی



عباد خود را آگاه نموده انرا آن دشمن و اهر  
فرموده آن دشمن را بقتل رسانند پس قتل  
نمودن آن نفس عبارت از اعراض نمودن  
از طریق باطل است و معلومست زها سیکه شخصی  
از طریق باطل اعراض نمود باقطع رجوع نموده  
بطریق حق چنانچه حق تعالی اشاره فرموده  
در این آیه شریفه اقْتُلُوا الْفٰسِقِیْنَ و بعد آن  
فرموده وَتَوْبُوْا اِلَیَّ یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا فَیَسْمَعُ مِنْكُمْ رَّبُّكُمْ <sup>فهمید</sup> طریق حق  
و طریق باطل هر دو طریق حق تعالی جل شانه  
در این آیه شریفه بیان فرموده تا اهل سیر  
و سلوک

و سلوک آگاه و مطلع شوند اما طریق باطل  
عبارت از ابطال نفس است اما رجوع است  
و اما طریق حق عبارت است از قتل نمودن  
نفس اما رجوع بسوء و رجوع نمودن بطرف حق تعالی  
جل شانته و رجوع بطرف حق تعالی نمودن را هم لازم  
بیان نمایم و بیان این سیر هم لازم گرفته فصل  
علا هده عنوان شود و در آن فصل ذکر آن  
طریق شود که آن طریق را طریق حق گویند  
فصل بدایکه هر وجود زها سیکه رجوع بافاق  
و انفس خواهد فهمید که انرا برای این عالم



صانع است که این عالم را از لامنی شئی ایجاد کرده و مدبّر و مقدر عالم اوست و جمیع عالم بحول و قوّه اوقائم است و زبّه از موجودات در ملک وجود بدون حول و قوّه الهی حرکت نمیتواند بکند و چنان فرض ابد در ملک وجود نخواهد شد که موجود در عالم امکان دیده شود بدون حول و قوّه الهی در عالم حرکت نماید لاجل اینکه هرگاه چنان وجود را فی المثل در ملک وجود فرض کنی که بدون حول و قوّه الهی حرکت کند سؤال میکنم از تو آیا اینطور

اینطور وجود که تو فرض میکنی در ملک وجود ایجاد و رفع او بخود او شده و همچنان جمیع احتیاج خود را خود رفع میکنند و یا اینکه ایجاد و رفع او با ایجاد و رفع خود کرده و رفع احتیاج او را آن غیر میکند هرگاه کوی ایجاد و رفع او بدست خود است و یا اینکه وجود او موجود کرده و رفع معلومست جمیع احتیاج او هم بدون غیر حاصل خواهد شد آیا اینطور وجود ایجاد غیر میتواند نمود یا نه هرگاه میتواند غیر وجود را هم ایجاد و تصریح نماید معلومست اینطور وجود در عالم امکان منصرف و مقید است و هم هرگاه بنحواً سایر موجودات را معذور نماید قادر است



واضحست در همچون وقت انطو و وجود مستغنی  
 از غیر است و قادر مطلق است و هر وجودی <sup>تسلط</sup> بر  
 ذلیل و عاجز خواهد شد و رواست از برای او که  
 مدعی الوهیت نماید لعلت اینکه وجود خود مستغنی  
 از غیر است و همچنان در حساب خود از غیر خود مستغنی  
 است و سایر موجودات را هم میتواند ایجاد نماید  
 پس انطو و وجود ادعای الوهیت کند صدق  
 ادعای نموده و سلطان است در عالم امکان و معلو  
 انطو و وجود باید منزه از اوصاف خلق گردد هرگاه  
 منزه از اوصاف خلق نگردد واضحست مثل خلق <sup>در</sup> <sup>است</sup>  
 احیاء و حال

انکه خلق ذلیل و عاجز است در تحت وجودی که آن وجود  
 را صانع عالم خوانی و جمیع احتیاج مخلوقات را آن صانع  
 رفع نماید و حال آنکه فرض تو این بود که این وجود مستغنی  
 از صانع است و حول و قوّه او و همچنان وجود او  
 مستغنی از غیر است که عبارت از صانع عالم باشد و نه  
 ما اینکه متصف بصفات خلق شد فرض تو غلط خواهد  
 شد پس باید فرض تو آنوقت صادق شود که آن  
 وجود که تو فرض کنی باید منزه از اوصاف خلق باشد  
 پس چنان وجود که منزه از صفات خلق فرض کردی  
 در ملک وجود شریک صانع عالم خواهد شد در  
 همچون وقت دو صانع در عالم امکان میشود و هرگاه



دو صانع و دو خدا شد باز از تو سؤال نایم این دو  
 صانع مساوی میباشند در جمیع قدرت و سلطنت  
 یا مساوی نیستند هرگاه مساوی میباشند من  
 جمیع الوجوه و بسیجیه من الوجوه تعالیر نسبت پس چرا دو  
 وجود منحرفی بلکه این طور تساوی که من جمیع  
 بجهات است یک وجود باید بشود دو وجود فرض  
 کردن غلط است و هرگاه آن دو صانع مساوی <sup>نسبت</sup>  
 بلکه یکی قادر است و یکی عاجز است معلومست  
 عاجز محتاج است بقادر که رفع عجز او نماید و  
 قدرت و سلطنت و کبریا آن واحد را میباشد  
 که جمیع احتیاج عالم امکان را و اهل عالم امکان را  
 او برضایه

رفع نماید پس فرمیدی در ملک وجود حق مطلق  
 غیر از ذات حق تعالی جل شانہ نیست و بسیجیه  
 من الوجوه موجودی فرض نمیتوانی زانی نه در خارج  
 و نه در زمین که بدون حول و قوه الهی قائم شود  
 بلکه جمیع موجودات حرکت نماید بحول و قوه حق تعالی  
 و ماثرت حقیقی او است جل شانہ و جمیع فوضات عالم <sup>مکان</sup>  
 از التفات او است و غیر از او ماثرت در ملک وجود  
 نیست اینطور عقاید اعتقاد اهل یقین است  
 پس زماست که مسائل طریق حق یقین نمود که صانع  
 عالم واحد است و ماثرت از برای او نیست  
 میداند آن مسائل که از فاعل واحد صادر <sup>نشده</sup>



مگر فعل واحد چنانچه در افاق و النفس مشامه  
 میکنی که از شایعه واحد دو فعل ظاهر نمیشود  
 بلکه یک فعل صادر میشود چون این معنی  
 فرمیدی که از فاعل واحد دو فعل صادر نشد  
 بلکه یک فعل صادر میشود پس آگاه شدی  
 که فعل الهی یک فعل است و مظهر کلیه الزامی  
 آن فعل لازمست بعد از آنکه فعل الهی از  
 ادراک موجودات بالاتر است و هیچ  
 بمقام فعل نخواهد رسید چون حیای فعل الهی  
 لهذا از برای او مظهری لازمست که اوصاف  
 خود را در آن مظهر ظاهر نماید تا فیوضات خود را  
 باین عالم مکان

عالم مکان رساند چون تو آگاهی مبدأ جمیع  
 از فعل الهی است چنانچه حدیث شریف بیان میکند  
 نماید خلق الله اشیا بالمشیة و خلق المشیة بنفسها  
 یعنی حق تعالی خلق نموده جمیع اشیا را بمشیة خود و مشیت  
 را بخود مشیت خلق نموده پس فرمیدی مبدأ جمیع  
 فعل الهی است و از فعل حق تعالی خلق شده ابتداء از  
 فعل الهی است و اینها هم فعل الهی خواهد بود و بسبب  
 من الوجوه بذات اقدس نیست و طریق جمیع خلق  
 بذات حق تعالی مسدود است نه عقول و نه اقدار  
 انبیاء و اولیاء و نه عقول سالیر مخلوقات و اقدار  
 ایشان میتوانند ذات حق تعالی را درک نمایند و در



اهل عالم امکان چنان مشعر نیست که بتوانند  
حق تعالی را گدازانند و بهر هیچ نوع مناسبت و  
مجانست بچنین تعالی ندارند پس فهمیدی مبدء و  
ابتداء فعل الهی است و انیتها هم فعل الهی خواهد  
بود چون فعل الهی من جمیع الوجوه کامل است و هیچ  
نقص در فعل الهی نیست پس باید مظهر آن فعل  
من جمیع اجزایات کامل باشد و آن مظهر کلیه باقی  
جمیع اهل اسلام جناب فاطمه الانبیاء صلوات الله  
وآله است و آن جناب اول مخلوق است که در  
عالم امکان ایجاد شده و آن نور مقدس در  
سینره هیكل مقدس ظاهر شده با نغمی که  
سینره نفر وجود انرا نور او خلق که عبارت از دو آیه  
و صی او باشد

مشده

چنانچه هرگاه در احادیث و جمیع نهای مفیدی و در  
حدیث صحیح وارد است که آنکه طاهر بن صلوات  
الله علیه اجمعین انرا نور جناب فاطمه الانبیاء  
خلق شده است چنانچه شمع را انرا نور شمع و  
شن نمایند انیطور آن دو از زده و صی انرا نور  
جناب فاطمه الانبیاء خلق شده که اول ایشان  
جناب مولای متقیان امیرالمؤمنین است و  
اخر ایشان جناب حجه الله است که انرا فصل جناب  
امام حسن عسکری است صلوات الله علیه و علی ابائنه  
اجمعین و اللان وجود در عالم موجود است و وجود  
عالم بوجود او قائم است و انرا انظر بر خلق غایب  
و فیوضات جمیع اهل عالم امکان بر سطره و جبهه  
مقدس



اوست و آن جناب انشاء الله ظهور خواهد  
فرمود و علامت ظهور آن حضرت در کتاب  
احادیث مسطور است هرگاه انجواهی رجوع بآن  
احادیث نماید آگاه و مطلع شود و آن جناب عالم  
بعد است پس کند بعد از آنکه عالم بظلمت پر شده و  
عالم توحید الهی را ظاهر نماید و مدت هشتاد سال  
مسلطت خواهد نمود در عالم و بعد از آن مدت  
شهرید خواهد شد و کیفیت رجعت را در این  
الطریق بیان نموده هرگاه انجواهی رجوع بآن نماید  
کیفیت رجعت را بفهمی که چگونه آن جناب ظهور  
نماید و علامت ظهور او چیست و حکایت رجعت  
و آنچه در آن کتاب ذکر شده و در اینجا لازم  
نیست

دو باره ذکر نمودن خطا صده مقصود این بود که  
آن دو نازده وجود مقدس از نور آنجناب خلق  
شده و ایشان امام و مقتدای جمیع اهل عالم  
امکان میباشند و یک نفر هم جناب فاطمه زهرا است  
صلوات الله علیها و آن جناب هم از نور خاتم الانبیاء  
خلق شده و امام نیست و جمیع انبیاء از شعاع نور  
آن حضرت خلق شده و از شعاع نور انبیاء حقایق  
انسان خلق شده و از شعاع نور انسان حقایق ملک  
خلق شده و از شعاع نور ملک حقایق جن مؤمن  
و از نور جن حقایق حیوانات و از شعاع نور حیوانات  
حقایق نباتات و از شعاع نور نباتات حقایق  
جمادات خلق شده است پس فهمیدی خلقت



عالم امکان را که حق تعالی جل شانہ چگونه خلق نموده  
 و اهل هیچ مرتبه که بیان شد از دایره خود  
 تجاوز نتوانند نماید بلکه سیر ایشان در دایره  
 خودشان خواهد بود و هر قدر ترقی کنند در  
 دایره خودشان ترقی نموده اند و بدایره دیگر  
 قدم نتوانند گذاشت و این طریق طریق حق است  
 و این طریق را حق تعالی از خلق خود خواسته است  
 و فرموده است و تَوْبُوا لِي يَا بَنِي آدَمَ وَانْظُرُوا  
 رُجُوعَكُمْ بِطَرَفِ حَقِّ تَعَالَى ثُمَّ دَارُوا وَرُفِعُوا  
 تَرْتِيبًا سَالِكًا خَوَالِمَ شِدِّ دَرَجَاتِ اَنْبِيَاءِ وَاَوْ  
 صَلَوةِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ وَمَقَرَّبَ دَرَجَاهُ صَاحِبِ  
 كَهْف

کشف و تو اکا هی غرض از خلقت عالم عبودیت حق  
 تعالی جل است حناخه حق تعالی در کتاب خود بیان فرموده  
 است و مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ  
 یعنی من خلق نکردم ام جن و انس را مگر از برای  
 اینکه عبادت حق تعالی نمایند و این طریق عبودیت  
 حق تعالی را در پیش اهل شرع شریعت گویند و در  
 پیش اهل طریقت طریقت گویند و در پیش اهل  
 حقیقت حقیقت گویند و اهل عبودیت را در پیش  
 اهل شرع سالک شریعت گویند و در پیش اهل  
 طریقت سالک طریقت گویند و در پیش اهل  
 حقیقت سالک حقیقت گویند و معلوم است این



سه طریق بدون رئیس نخواهد شد و آن وجود  
 کامل که رئیس است در شریعت در اصطلاح اهل  
 بشرع آن وجود کامل را فقیه گویند و آن وجود کامل  
 را در طریقت و حقیقت هر شد خوانند و بدین  
 وجه ایشان خلق گمراه اند بعد از آنکه زمانیکه  
 طریقی عبودیت فهمیده نشد معلومست که عبودیت  
 ندارد و زمانیکه که عبودیت نشد چنان نفوس  
 گمراه است از طریقی عبودیت پس لامحال باید که  
 در هر طریقی کامل باشد از طرف حق تعالی تا خلق را  
 طریقی عبودیت الهی آگاه نماید و آن کامل معلومست  
 باید ادا بعبودیت حق تعالی مطیع شود و هرگاه  
 مطیع نشود واضحست کامل نیست بلکه عاجل است  
 و عاجل است

و جاهل را هم کامل اندرست که هدایت او نرید و طریقی  
 عبودیت حق تعالی تعلیم او کند و آن کامل انسان  
 کامل است و اوصاف او را در نصرة الطریق بیان نموده  
 ام هرگاه انجای اوصاف او را آگاه شوی آن کتاب  
 نصرة الطریق نظر کن چون فهمیدی از برای جهالت  
 کامل تا آن جهالت را هدایت کند و طریقی عبودیت را  
 نشان دهد و معلومست آن کامل در طریقی مولا  
 مستقیان کامل باید بشود نه در طریقی کفر و هرگاه در  
 طریقی کفر کامل شود از اولیاء شیطانی است و نه از  
 اولیاء دین و در جمیع افعال خود و اعمال خود و  
 قوال خود حکایت از صاحب شریعت دارد و با و امر  
 و نواهی او منقاد است و بهر بجهت من الوجوه فلفقت



ص ۱ ص ۲ ص ۳  
ص ۴ ص ۵ ص ۶  
ندارد با صاحب شریعت و وجود چنان کامل در هر عصر و در  
هر زمان لازمست خواه در حضور امام و خواه در غیبت  
امام و هرگاه وجود آن کامل نشود نور توحید و نور نبوة  
و نور ولایت ظاهر چنانچه ائمّه علیهم السلام در خصوص اصحاب  
خود فرموده لولا هذه الاربعة لندرت آثار نبوة  
و آثار ولایت یعنی هرگاه این چهار اصحاب من نبود آثار نبوة  
و آثار ولایت مندرس و کهنه شده بود پس فهمید  
آثار نبوة و آثار ولایت را زنده کنند و وجود کمالین  
و هرگاه وجه ایشان نشود آثار توحید و آثار نبوة  
و آثار ولایت مخفی و مستور است پس هر سال  
بخواهد ترقی نماید باید رفی خود را بفرمان  
وجود کامل آورد تا از برای آن سال ترقی حاصل  
شود

ص ۷ ص ۸ ص ۹  
ص ۱۰ ص ۱۱ ص ۱۲  
که هرگاه بخواهد در شریعت کامل شود باید شریعت را  
افزاید از آن کامل و هرگاه بخواهد در طریقت کامل  
شود باید سیر در آن کامل نماید و هرگاه بخواهد کامل  
در حقیقت گردد باید توجّه بآن وجود کامل کند و  
اگر ای کامل بودن محض قول نیست و کامل را شناسان  
هم کمال اشکال دارد و حق حیوانی معلومست انسان  
را نمیتواند بشناسد چنانچه اهل سیر و سلوک گفته اند  
حشر حیوان که بدی شاه را هم بگویند کلاو خد الله  
واضحست آن کامل بحسب عقل هر وجود با آن وجود  
کفایت دارد بعد از آنکه مولد آن کامل فرموده کلم الناس  
جمع قدر عقولهم یعنی گفتگو نمایند با خلق بقدر عقول



خلق و نهی فرموده ائمه <sup>علیهم السلام</sup> در صلوات الله علیهم اجمعین  
 از آن گفتگو که خلق اعراض نمایند از آن گفتگو  
 اگر چه آن گفتگو حق باشد چنانچه فرموده ائمه ما  
 صلوات الله علیهم اجمعین <sup>العقول</sup> لا تلتکلموا بما تسارع  
 الیه انکاره و ان کان عندک عنده یعنی گفتگو  
 نکنید چیزی را که عقل خلق سرعت کند با انکار  
 او اگر چه عند آن گفتگو در بلیش تو موجود  
 باشد با نفعی که احتیاج زیاد داشته باشد  
 ثابت بودن آن مطلب پس زیرا میگوید آن کامل  
 انفعلی آگاه شد و اوصفت آن کامل را شناختن  
 کمال اشکال دارد بعینت اینکه آن کامل با خلق  
 بقدر

عقول ایشان تکلم نمایند و زیرا میگوید بقدر عقول  
 خلق تکلم نمود و از رفوق عقل خلق تکلم نکرد در  
 همچون وقت و اوصفت او را شناختن کمال اشکال  
 دارد و این بود عرض نمودم که آن وجود کامل را  
 شناختن کمال اشکال آید نگاه میکنی قول اهل  
 صیر و سلوک را که گویند در نیاید حال پنجه  
 هیچ خام پس سخن کوتاه باید و سلام چون  
 آگاه شدی حال آن کامل را که اهل تفهیم ازین جا  
 خواهی فهمید خرافات جهال زمان را که معرفت  
 وجود کامل را چنان توهم کرده اند که کامل نیست  
 که خرق عاده می هر کنند و باینکه تقدیر است



حق تعالی تغییر دهد و یا اینکه معیبات بیان  
کند و یا اینکه اکثر خلق نشان دهد تو ای  
مسائل ملاحظه فرم این حیوانات را و مانند  
مولای آن کامل که عبارت از ائمه هدی صلوات الله  
عینهم باشد فرموده اند لا تكتبوا بالتسارع العقول  
الى انكاره وان كان عندك عذر فكونه آن کامل  
میتواند بحیوانات دو پا چیزی ظاهر کند که  
فهم ایشان او را درك نکنند و حال آنکه آن کامل  
تو جمال مولا منجی اخی چگونه شود جمال باذی جمال محال  
باشد و حال آنکه در سابق فرمودی که مولای  
مؤمنان فرموده کلم الناس علی قدر عقولهم  
یعنی

یعنی هرگاه منجی اهدید با خلق گفتگو نماید چنان با خلق  
گفتگو کنید که عقول ایشان متحمل قول شما باشد  
ایا این حکم مولا را هم آن کامل شنیده یا نه هرگاه کسی  
شنیده است چگونه میتواند مخالفت کند بحکم مولای  
خود مولای آن کامل اجازه نداده که از فهم خلق  
بالا تر حرف بزنند آیا آن چنان مخالفت تواند  
کند که چیزی ظاهر کند در میان خلق که خلاف  
طبیع خلق باشد آیا خرق عاده عبارت از این نیست  
که چیزی ظاهر کنی در خلق که مقتضای طبیعت  
خلق بآن جاری نیست و در میان خلق متعارف



نست چنین چیزی را خرق عاده کوفید آیا  
انطور وجود کامل است بلکه هرگاه درست <sup>خط</sup>  
نمای انطور وجود ناقص است بعلت <sup>اینکه</sup> اولاد  
مخالفت با مولای مؤمنان دارد چون دانستی  
که مولای مؤمنان اجازه نداده است زیاد  
از عقل خلق گفتگو شود از کجا اجازه رسیده  
از مولای که خرق عاده ظاهر کنند خصوصاً در زمان  
غیبت که نور الهی از اقطار خلق غایب گردیده  
که عبارة از جناب حجة الله باشد و نه مانیکه آن  
ولی کل غایب شد از نظر خلق و خائف گردید  
از خلق بعلت اینکه آن جناب روحی باده هرگاه  
ظاهر

ظاهر شود بمخلوقات مثل اجداد طاهرین خود خلق  
آنجناب را خواهند شهید کرد چنانچه اجداد طاهرین  
او شهید نمودن چون آن جناب بدل <sup>نشد</sup>  
و تو آگاهی که امام علیه السلام قلب عالم است  
هرگاه آن وجود مقدس از عالم برود عالم خراب  
شود چنانچه دعا <sup>ع</sup> علیه منجانی و بوجود  
ثبت الارض و السماء یعنی بوجود مقدس آن جناب  
صلوات الله علیه و آله در زمین و سما قائم گردید و حکمت  
الهی متعصفی این نیست که عالم خراب گردد و  
همچنان هرگاه آن جناب تسلط طاهر شود باید  
جمع نفوس را بکشد بعلت اینکه تو آگاهی <sup>صل</sup>  
سینزده اصحاب آن حضرت بودند آن حضرت ظهور



فرماید پس معلومست در جمیع عالم حد و صاحب  
آنحضرت تمام نشد که آن جناب ظهور نمی فرماید  
نرمایند که انتم می فهمیدید حال ملاحظه می توانند  
آن وجود کامل طوری ظاهر شود که از هر طرف  
اهل روضه کار خود علامت بشود جهات حد  
خلق به معرفت در عالم نرفت کافی نموده اند و در  
از طریق انسانیت بوده اند احاصل آن  
کامل عبارت است از آن وجود صاحب ذکر  
صاحب علم و علم بنا به مرتبه و صاحب تراست  
و حکمت باشد از لطویر وجود کامل است  
باید دست بدامن او نزد مقامات عالیه  
رسید

رسید و همه اوقات با آن وجود مقدس لطویر  
انسانیت باید رفتار نمود و نه بطور حیوانیت  
و وجود او را خا حقیر نباید شمرد بلکه در حال  
بادب با او رفتار باید شود بعفت اینکه نوکیر  
مولای متقیان است اولاً اینکه هر خدمت با او  
بمولا خدمت شده و هر گاه با او بی احترامی شود  
بمولا شده و در هر حال حسین ظن در حق او باید  
و نفس مآثره لبوس را در پیش او باید ذلیل  
و در مقام رضا تسلیم باید با حرکت و سیر نمود  
و از آن وجود بایستد شد که مدت مدید می فرمودند



صرف نمایند و مطلب وجود کامل و در اطراف بناد  
سیر نمایند و یا آنکه بعضی آوراد و ختم میکنند که بکلیه  
حق تعالی توفیق دهد ایشان را که در خدمت وجود کامل مشرف  
شوند و بواسطه وجود آن کامل فیض دنیا و آخرت از آن  
ایشان حاصل گردد و بقیض ابدی متصل شوند و  
زمانیکه حق تعالی آن فیض ملاقات را از برای ایشان  
رسانید و بان شخص کامل متصل شدند و معرفت  
رسانیدن او را افکار او نمایند چنانچه حق تعالی  
در کتاب خود وصف احوال ایشان فرماید عرفون  
نعمه الله ثم یبکروا منها یعنی نعمت حق تعالی همیشه است و بعد  
از آن افکار نمایند چون احوال اهل دوزخ کار خطور است  
لهذا لا یزمت فی الجملة لزوم رتب و مقامات جمال میوه  
شود

نموده ای سالک آگاهی جمال مولا آن وجود است  
که در حقیقت متصل گردد بمولای مؤمنان و چنان  
اتصال در میان او و مولای مؤمنان ظاهر گردد  
که صدق کند که این جمال جمال مولا است و انفعی  
محض ادعا نمیشود باید قول او مطابق واقع باشد  
ایا جمال هر شخص شباهت ندارد با صاحب جمال  
خود بالضروره هر جمال مناسب با ذی جمال خود  
دارد جمال زید زمانیکه تجلی بر آن واقع آن جمال  
حکایت از زید کند و اوصاف زید را بخلق  
نشان دهد و هرگاه جمال زید از علم نشان دهد  
بالقطع آن جمال را جمال زید نخواهند گفت و تو  
آگاهی جمال هر شخص اثر آن شخص است بعلمت



اینکه ماده جمال هر وجود عبارت است از آن  
نور منحل که از آن در جمال بقدر رستم اندیشه منحل  
کند باینکه آن نور منحل در آن آئینه عقد شود  
و زما اینکه آن نور عقد شد در آئینه جمال  
آن منیر در آن آئینه ظاهر گردد و هرگاه آن  
آئینه بطور صفا باشد و بی سبب و زینت  
غبار در آن آئینه ملل خط نشود در هر چه  
وقت حکایت آئینه بطور استقامت  
خواهد بود و مبدی خود را که هو علیه نشا  
خواهد داد و اوصاف موصوف خارج  
وصف نماید و بی سبب و من الوجوه مخالفت  
در مابین اتفاق ظاهر نشود و فرق میان  
جمال

جمال و زینت جمال دیده میشود چنانچه در ظاهر هر ملل خط  
میکنی آئینه ظاهر را زما اینکه این سنک تیره  
خود را صفا داد بدست حکمی و زینت خود را دور  
نمود در هر چه وقت در آن سنک تیره صفا  
حادث گردد که حکایت کند از مبدی خود  
و حامل و حافظ شود که جمال انسانی را حکایت  
کند در هر چه وقت حکایت او که هو علیه است  
بعثت آن آئینه هو جامع ندارد و هرگاه هو جامع  
در آن آئینه ظاهر شد معلومست در هر چه  
وقت آن آئینه که هو علیه حکایت نمیتواند  
نماید بلکه حکایت او بطور هو جامع خواهد بود  
و بقدر هو جامع آن آئینه از جمال مؤمم  
گردد تا بحدی رسد که بالکلیه تغییر در



در آن آینه ظاهر شود و صورہ انسانی در آن  
آینه معکوس گردد و چنان احواج بیداشت  
که صورہ انسانی مقلوب گردد بصورہ حیوانی  
چنانچه بعضی آینهها را مشاهده منمای چنان  
احوج در وجود ایشان ظاهر است که شکل  
انسانی بصورہ حیوانی ظاهر کند چنانچه آن  
آینهها که از فرنگ میاورند اینمعنی ظاهر  
کند زمامیکه انسان جمال خود در آن آینه  
اندازد جمال انسان تغییر دهد و بصورہ  
حیوانی ظاهر کند آیا آن صورہ حیوانی  
جمال انسان است بالطبع آن صورہ صور  
از احواج آینه است و فلان جمال انسان  
ندارد و هرگاه آن صورہ حیوانی را کسی  
نسبت

نسبت با انسان در این معلومست هرگز انسان  
الصورة را قبول نخواهد نمود که این صورہ در  
آینه صورہ من است بلکه اعراض از و دارد  
و خود را مجرب از آن صورہ دانند پس ازین  
مثال خواهی فهمید احوال باطن را و این مثال  
آوردم که تا معرفت سالکان طریق حق زیاد گردد  
و تا آگاهی که حق را باطل جدا شود بواسطه مثال  
چنانچه در حدیث است الحق تعرف بالمثال و  
لا تعرف بالجدال یعنی حق شناخته شود بمثال  
و شناخته نشود بجدال نمودن چنانچه حق تعالی  
در کتاب حق اکثر شئی را بمثال بیان فرموده  
ایانگاه نمیکنی قول حق تعالی را که صیفرهاید و الله



الامثال الجليله يعنى انز برای حق تعالی مثل اعیان است  
و جناب امام رضا صلوات الله علیه وآله فرموده قد  
علم الاولاد لباب ان الاستدلال على ما هنالك  
لا يعلم الا بما هنالك يعنى صاحب عقل ميدانند بدان  
ستى استدلال بر عالم بالحق نمیشود مگر بحال  
ظاهر پس فهمیدی ان معنی را حال ملاحظه کن  
جمال مولا باید چطور شود و چگونه با آن جمال  
میر نمود معلومست جمال مولا آن وجود سه  
که کمال شباهت بمولا داشته باشند و آنست  
قلب او متوجه بشود بمولاى خود و اعراض  
نداشته باشد قلب او از مولا خود و همه  
اوقات قلب او بذكر مولا متذکر شود  
و هرگاه

و هرگاه انطور فکر کرد و انصحت جمال مولا خطاب نمودن  
صحیح نیست و مراد از ذکر نمودن مولا عبادت است  
از متصف بودن بصفات مولا و صفت مولا عبادت است  
از صفت الهی و ان معنی را بیان نموده ام که ائمه طاهرين  
صلوات الله عليهم اجمعين بالکلیه در جنب حق تعالی  
شان را فانی نموده اند و لا یسبقونه بالقول  
و هم بامرهم یعملون يعنى ائمه طاهرين صلوات الله  
و آله سبقت نمیکردند بحق تعالی در قول و الشان قول  
حق تعالی عمل میکنند و همچنان فرموده و ما تشاؤون  
الا ما يشاء الله يعنى ایشان خواستن نمیکندند  
مگر حین را که حق تعالی خواستن کند پس این حق  
شریفه صریح الدلاله است که ائمه طاهرين صلوات  
الله عليهم اجمعين قولاً و فعلاً در جنب الهی فانی اند



چون انطور فانی گردیده اند در جنب حق تعالی لهذا اعمال  
الهی شدند و از عباد مکره مون گردیده اند چنانچه حق تعالی  
جل شانده توصیف فرموده <sup>البشان را</sup> اوصفت عبودیت و فرموده  
در شان البشان صلوات الله علیهم اجمعین عباد مکره مون  
لَمْ یَسْبِقُوا لَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِ یَعْمَلُونَ ایا صفت عبودیت  
صفت فنا نیست معلومست غیر از طریق عبودیت طریقی  
فنا دیده نمیشود و همین طریقی فنا ذکر الاهی است و زمانی که  
باین طریق ذکر الاهی باز شد و اضحیبت حق تعالی هم این  
عبود را ذکر نماید چنانکه فرموده اذ کُفِّرُنِیَ اذ کُفِّرْتُمْ  
یعنی شما ای مندان من مرا ذکر نماید من هم شما را  
ذکر میکنم و معنی نکر هم فهمیدی عبارت از فنا فی الله است  
و زمانی که عباد فانی گردید در جنب حق تعالی یقین  
است ربوبیت حق تعالی در او ظاهر شود چنانکه در  
این حدیث مشرف انمعنی را ظاهر نماید العبودیه  
جوهره

جوهره کنیزها الربوبیه پس فهمیدی ذکر نمودن عباد حق تعالی  
و عباد از فناء عباد است و زمانی که عباد خود را فانی  
نمود در جنب معبود خود و بسجود من الوجوه از ربوبی  
خود اراده نکند شت در همچون وقت اراده او اراده  
الله گردد چنانکه در حدیث است یا بن آدم طبعی  
اجعلک مثلی انا اقول لشیء کن فیکون انت تقول  
لشیء کن فیکون یعنی ای پسر آدم طاعت نما من تا  
بگردانم تو را مثل خود بنایم من هر شیئی را میگویم بشو  
میشود و تو هم میگوی لبشو میشود پس این مقام که  
بیان شدن فکر نمودن حق تعالی است عباد خود را  
و همچنان است بدون تفاوت حال اشخاصی که مولا  
ذکر نمایند و ذکر نمودن مولا عباد است از  
فانی بودن در جنب مولا و هرگاه وجودی بالکلیه



خود را انطور در جنب مولا فانی نمود صحیح است در  
همین وقت بگوی انطور وجود را جمال مولا است بعلمت  
اینکه این وجود حکایت میکند از مولا قولاً و فعلاً و  
ما اینکه انطور شد صحیح است بگوی چنین وجود را  
جمال مولا است چنانکه این حدیث شریف همین <sup>انفعا</sup>  
بیان میکند که فرموده اند انظر رجلاً قد روا  
حدیثاً و نظره خلاصاً و حراماً و عرف احکامنا  
انی جعلته علیکم حاکماً من رد علیه فقد رد  
علینا پس همانکه معنی این حدیث شریف <sup>حظه</sup>  
نمای خواهی فهمید معنی جمال مولا را ایانگاه میکند  
معنی حدیث شریف را که میفرماید نظر کنید <sup>سوی</sup>  
مردی که روایت میکند احادیث ما و انظر  
کنی بحلال ما و حرام ما و می شناسد احکام ما  
بدستی

در سبب انطور وجود را از برای شما حاکم قرار داده ایم  
هر کس چنین چو در نمود ما را رد نموده است ایانچه در  
مولا می بین تعریف نماید انطور ملا خطبها مقام انطور  
که چه مقام دارد ایانچه انطور وجود جمال مولا نیست هرگاه  
این وجود جمال مولا نشود پس کدام وجود جمال مولا <sup>ست</sup>  
ایانچه وجود جمال مولا است که با بد بحلال و حرام  
نظر نمیکند و احکام ایشان را نمی شناسد و از احادیث  
ایشان روایت نمیکند کدام یک از این وجود جمال  
مولا است هرگاه کسی جمال مولا را آن شخص داند که  
بالکلیه اعراض از طریق مولا نموده باشد نه حلال او را  
نگاه کند و نه حرام او را و نه نظر کند احادیث مولا را  
در حقیقت چنین شخص انصاف نکرده و از مایه <sup>نص</sup>  
ضایع شده و قول او قول بلا دلیل است و در نظر جمیع



قول

اول عقول حجت این مدح نیست بعت ایها هم کس  
این معنی آگاه است که مولای متقیان شب و روز  
عمر شریف خود را صرف فرموده بود بعمل نمودن  
بشریعت مطهره و جمیع حلال که در شریعت مطهره  
رسیده بود از صاحب شریعت ~~رسیده بود~~ نفس  
مبارک خود را بعمل نمودن آن و دار فرموده بود  
و آنچه مناهی بود از آن نفس مبارک خود را نهی  
فرموده بود حال ملاحظه نما جمال انبیا و وجود  
مقدس آنطور و عباد است که بالکلیه از شریعت  
مطهره غرض داشته باشند و با وجود این خود  
را جمال مولای داند و یا اینکه شخص علامه انبیا  
وجود را جمال مولای داند کی انبیا و وجود جمال  
مولای است و کی وصف جمال مولای انبیا  
است

بالفعل چنین وجود جمال مولای نیست و جمال آن بوحی است  
که حکایت از مولای نماید و فعله پس زما سیکه آگاه  
شدی از وصف جمال مولای حال عرض میکنم و ما اینکه  
در وجودی مشاهده شد صفت جمال مولای چگونه باید  
بآن وجود صیر نمود و در این جا لازمست فی الجمله  
تفصیل داده شود و تعالی سالک میدان اصل  
حقیقت از برای عبودیت است و حق تعالی  
جل شان را ایجاد نموده عالم امکان را که معرفت حاصل  
نمایند بمعبود خود شان و با معرفت عبودیت حق تعالی  
مشغول شوند چون ان معنی را فهمید هر وجود را  
لازمست طریق معرفت حق تعالی را تحصیل نماید  
تا مشغول عبودیت الهی شود و اینهم لازم گرفته  
وجود شخص کامل را با آن وجود کامل طریق معرفت



حق تعالی اخذ نمایند چون آن معنی در نظر جمیع اهل عقل  
و اخصب جمیع مخلوقات در اول خلقت خود<sup>شان</sup>  
بطور جهل خلق شده اند و خورده خورده<sup>م</sup>  
از برای ایشان حاصل شده بواسطه آنکه  
عالم و کامل بودند و هرگاه وجود انطورا<sup>شی</sup>ها  
نبود طریق معرفت مسدود بود و انطور  
وجودها یا کامل نیستند هم در ظاهر و هم در باطن  
و یا آنکه در علوم ظاهر کامل اند و ا<sup>م</sup>اده علوم  
باطن کامل نیستند پس در هر حال وجود کامل  
لازمست که جاهلان از ایشان<sup>خفت</sup> معرفت  
نمایند چون بعینه مشاهد میکنی که جمیع ناموس  
در این تولد جاهل تولد نموندند الا انبیاء و  
اولیاء صلوٰه الله علیهم اجمعین که ایشان عالم اند  
و اخصب

انیمه را

و اخصب تعلیم غریب دارند و جمیع اهل عالم امکان را  
مقدم ایشان اند و تعلیم جمیع علوم از وجود ایشان  
است که بواسطه وجود مقدس ایشان سایر  
موجودات عالم میشوند بحسب قوای ایشان  
چون انیمه را فهمیدی که جمیع ناموس در عالم امکان  
اخصب دارند بوجود کامل تا رفع جهل خودشان بوا<sup>س</sup>  
طه آن و جهل کامل نمایند در زمانه وجود انبیاء  
اولیاء دیده شود رجوع جمیع خلق لطرف ایشان  
و اخذ نمایند آنچه را که در معرفت و در علم اخصب  
باو دارند و ا<sup>م</sup>اده در زمان غیبت رجوع خلق  
بکملین است و آن کملین قرائی ظاهر هستند  
چنانچه حق تعالی بیان فرموده و جعلنا بينهم و بین



وَبَيْنَ الْقَرَىٰ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا الْفَيْهْرَةَ وَقَدْ رَأَيْنَاهَا فِي السَّيْرِ  
سِيرًا فِيهَا لِيَالٍ وَإِيَّاهُ أَصْنَانٌ يَغْنَى قَرَابَ دَادَهُ أَيْمَ مَا بَيْنَ  
قَرَىٰ مَبَارَكٍ كَمَا عِبَادَةٌ بِأَشَدِّ أَوَّلِهَا طَاهِرِينَ صَلَوةً  
عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَمَا بَيْنَ خَلْقٍ قَرَىٰ طَاهِرَةٍ كَمَا عِبَادَةٌ  
بِأَشَدِّ أَزَانٍ وَجُودَهَا كَمَا كَالِ هَسْتَنْدٍ وَتَقْدِيرُهَا  
أَيْمَ مَا دَرَانِ قَرَىٰ طَاهِرَةٍ سِيرًا وَسِيرَ نَمَائِدٍ  
أَنْ قَرَىٰ طَاهِرَةٍ شَبَّ وَرَوْنِ دَرِهَا لَيْتَكَ شَفَادَتِ  
أَصْنَانٍ هَسْتِيدٍ چُونِ دَانِسْتِ جَمَالِ مَوْلَا عِبَادَةٍ أَصْنَانِ  
أَزَانِ قَرَىٰ طَاهِرَةٍ كَمَا حَقَّ لَهَا أَمْرُ فَرَمُودَةٍ دَرِ آن  
قَرَىٰ سِيرَ نَمَائِدِ خَلْقِ حَالِ دَرِ فَيْحَا لَوَسْتِ لَنْدَرِ  
سِيرَ فَيْحَا لَوَسْتِ كَمَا كَوْنِ سِيرَ بَابِ نَمُودِ  
مَنْ مَتِ آن قَرَىٰ طَاهِرَةٍ أَوَّلِ لَوَسْتِ بَابِ  
دَانِسْتِ

وَأَنْتَ سِيرَ سَلُوكِ أَزْوَاجِ حَسْبِ وَتَقَعِ دَارِ  
وَبَيْنَ أَزْوَاجِ النَّسَانِ أَيْنَ مَطْلَبِ طَرِيقِ سِيرِ وَسَلُوكِ  
بَيَانِ شُودِ وَتَوَاكَاهِ مَنظُورِ أَزْوَاجِ خُودِ  
كَمَا نَفْسِ حَيَوَانِي بِمَرْكَبِ رُوحِ النَّسَانِي نَمَائِ بِأَيْمِ  
كَمَا نَفْسِ حَيَوَانِي طَاهِرِ شُودِ أَوْصَافِ رُوحِ النَّسَانِي  
وَأَوْصَافِ رُوحِ نَبِيٍّ مَرْجُومِ دَرِ مَسْتِ بَيَانِ نَمَائِ  
أَوْصَافِ رُوحِ النَّسَانِي فَمَا فِي اللَّهِ وَهَمَّ فَنَاءِ  
فِي اللَّهِ عِبَادَةٍ هَسْتِ كَمَا بِالْكَلِمَةِ أَزْوَاجِ نَفْسَانِ  
أَعْرَاضِ كُنَى وَبِهِ جَوْهَرِ مِنَ الْوَجْهِ نَفْسِ خُودِ كُوجِ  
نَكْنَى وَهَمَّ أَوْقَاتِ رَبِّ خُودِ وَالظَّرِ كُنَى چَانِجِ  
طَاهِرِينَ صَلَوةً عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ مَتَصَفِّ مَعْدَةٍ بُوْدِ  
خُودِ شَانِ بَابِ صِفَتِ چَانِجِ حَقِّ تَعَاَجُلِ شَانِ  
وَصِفِ فَرَمُودَةٍ صِفَتِ أَنْبِيَاءِ وَأَوْلِيَاءِ صَلَوةِ اللَّهِ



علیهم اجمعین را در کتاب خود و ما ساون الا  
ان لیشاء الله یعنی از صفت آن ظاهرین نیست  
که ابد ایشان نخواهند جزیرا مگر امیکه حق تعالی  
آن جزیرا بخواند ایا معنی انکلام شریف این  
نیست که بالکل نفوس مقدس ایشان فانی  
در جنب حق تعالی شده و بهر وجه من الوجوه  
حجت خودی در نفوس مقدس ایشان صلو  
علیهم اجمعین نیست و همچنان است احوال  
ان وجودها که تبعیت نموده اند صاحب ولایت  
صلوات الله علیه و آله بالقطع ایشان فانی در جنب  
حق تعالی شده اند و همچنان فانی گردانیده اند  
نفوس خودشان را در جنب صاحب طریقت  
چون ایمنه آگاه شده اند بشیوئیه انبیاء و اولیاء  
و کمیلین

و کمیلین نیست که ارادی خودشان فانی نموده  
اند در جنب حق تعالی و بهر وجه من الوجوه  
بنفوس خودشان نخواهند نمود در هر  
وقت ایا سالک طریق شیوئیه خود را در  
لظرفی چگونه ظاهر کنند ایا بشیوئیه  
و اولیاء نفس خود را و ادا نمایند که آن نفس  
تبریت یابد و یا اینکه هواهای نفسانی  
خود را اطاعت نمایند و هرگاه هواها  
خود را تابع شود بالقطع اینطور وجود  
عاقبت الامر همراه خواهد شد و از اهل  
سیر و سلوک نخواهد شد اگر چه سجد



پرسیده باشد بعلت اینکه در نظر آن سالک  
این معنی واضحست که آن سالک در مقام  
نقصان میرد دارد و میخواهد خود را کامل کند  
طالب میشود و چون کامل را هرگاه خودش  
کامل باشد چه احتیاج دارد بچیز کامل  
پس چون ناقص است لهذا از برای خود  
کامل طلب نماید که نقصان او از وضع  
کند و اینهم لازم گرفته ارادیه خود را  
در جنب آن کامل فانی نماید و هرگاه باز  
در خدمت آن کامل ارادیه خود را  
دید و از ارادیه آن کامل اعراض نماید  
ایادیه چون وقت چه ترقی از برای آن

سالک

آن سالک میشود ایادیه چون وقت صدق  
نماید چنین نفوس را که در ادویه اراده دل  
شده و یا اینکه از زیره مرید مراد شمرده شود  
بالقطع انطور نفس خارج از ادویه مرید مراد  
است هرگاه معنی مرید مراد را بفهمی آنچه را  
که عرض نمودم و فی الجمله از معنی مرید و مراد  
هرگاه آنها را شود مناسب مقام است و از  
برای سالکان طریق حق از یاد بصیرت خود  
شد و این معنی بسیار واضحست <sup>نظر</sup> هر اهل عقل  
و شعور را اراده از امور معنی است  
و فصل قلبی است و از امور ظاهری نیست  
که دیده شود بچو اس ظاهری بلکه هرگاه شخصی

از معنی مرید  
مراد آگاه میشود



فی الحمد رجوع نماید بنفس خود خواهد فرمود  
 این معنی را که اینطور است که بیان میشود  
 و زمانیکه دانستی معنی اده را که از امور  
 معنوی است ظهور و بروز آن معنی  
 در عالم ظاهر است و هرگاه شخصی بخواهد  
 آن معنی را مشاهده کند باید بط هر نظر  
 کند بعین اینکه ظاهر اینست باطن است  
 آن باطن منکشف نگردد الا بواسطه ظاهر  
 و از ظاهر است دل باطن نمایم چنانچه  
 جناب امام <sup>صلوات</sup> صلوٰه الله علیه و آله فرموده  
 قد علم الواحد لباب ان لا یستدل لال  
 ما هنالك لا تعلم الا بما هیضایع تحقیق  
 صاب

صاب عقل آگاه هستند بدو <sup>استدل</sup>  
 بر باطن نمیشود الا بط هر پس هرگاه خواسته  
 نفس را مشاهده نماید که در دایره اده  
 سیر نماید نسبت بوجود کامل و یا اینکه خارج  
 از دایره اده است لازمست رجوع نمود  
 بط هر آن نفس و مراد از ظاهر قول و  
 فعل اوست هرگاه قول و فعل او صدیقی  
 نمود باطن او را در همچون وقت آن را  
 صادق است و هرگاه تصدیق نکرد  
 قول و فعل او باطن را و اخص آن را  
 کاذب است و محل اعتناء عقل و نفس  
 چون ازین معنی آگاه شد حال ملاحظه



نما معنی اراده چیست اراده عبادت است از  
این که شخص نفس خود را فانی کند در خدا  
اراده غیر که عبادت از آن وجود کامل  
باشد و معنی فناء هم عبادت است که نفس  
خود را من جمیع الجهات ندیده بلکه تابع  
کند خود را با احکام غیر و هر چه از آن غیر  
احکام ظاهر شود آن نفس قبول نماید و  
به سجده من الوجوه رد احکام او نکند  
و در این قبول کمال رضا داشته باشد  
این معنی که عرض شد از برای معنی اراده  
حق تعالی جل شانہ اشاره فرموده این معنی  
را در کتاب خود فرموده فَلَکَ وَرَبِّکَ  
لَا یَمْنُونَ

لَا یَمْنُونَ حَتَّى یُحْکَمَ فِیْکُمْ فِیْ مَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَا یَحْجِدُوا  
فِی الْفُسْیْمِ حَرْجًا مَّا قَضَیْتَ وَیَسْلَمُوا قَسَامًا  
یعنی چنین نیست قسم برب تو ایمان نیاورند  
حتی حاکم قرار دهند و در آن چیزی که ایشان  
نزاع دارند و بعد از آنکه تو حکم نمودی در آن چیز  
که نزاع دارند و بعد از آنکه تو در میان ایشان  
حکم نمودی در نفوس خودشان حرج پیدا نکنند  
از آنچه تو حکم کردی و تسلیم نمایند نفوس خود را  
در مقابل حکم تو تسلیم نمود پس فهمید حق تعالی  
شانہ شرط ایمان قرار داده تسلیم نفوس  
در مقابل حکم اولیادین صلاوة علیهم اجمعین  
و بعد از تسلیم اکراه در نفوس ایشان ظاهر  
نشود



چون آگاه شد اصل ایمان عبارت شد ازین  
که نفوس را در مقابل حکم انبیاء و صلوات الله  
علیهم اجمعین قائم و چنان فناء ظاهر شود که  
در آن فناء اگر ظاهر نشود و هرگاه فناء نفس  
ظاهر شود اما فناء آن نفس بطور اکراه شود  
باز آن ایمان نخواهد شد پس وجود ایمان  
موقوف گردید باین دو چیز که نفس در  
بل حکم انبیاء فانی گردد و بعد از فناء  
هم در آن نفس اکراه ظاهر نگردد و این معنی  
هرگاه ملا حظ نمای میدانی چقدر کار  
مشکل است و چقدر کم است آن نفس  
که حاصل این معنی شده و هرگاه فی جمله شرح  
دهم

دهم درین مقام خاک ارادت نخواهد شد چون  
آگاه شد که شرط ایمان موقوف است بر این  
که نفوس خود نشانوار در جنب حکم حق تعالی  
و بهیچ وجه من الوجوه اکراه هم در نفوس خود  
ندیده این خطاب عام است شامل است  
بر جمیع مکلفین و جمیع درین خطاب شریک اند  
و هیچ مکلف خالی ازین خطاب نیست خواه  
وجود مقدس ایشان حاضر باشد خواه  
در خفاء چون فهمید این معنی را حال ملا حظ  
نمایا یا این حکم در یک ماده است و یا آنکه  
در جمیع مواد تکلیف جاری است هرگاه  
در یک ماده این حکم جاری است خطاب



تصدیق نمود احکام آن طاهرین صلوٰه  
اللہ علیہم اجمعین و ایمان ایشان ایمان  
حقیقی است و مقبول درگاه حق تعالی است  
پس هر سالک بخوابد ایمان خلق را  
مشاید نماید نظر کند بنفوس خلق آیا  
انصفت در نفس ایشان طاهر است  
او را مومن دانست و هرگاه انصفت در  
نفوس ایشان طاهر مومن <sup>نشده</sup> حقیقی نداند  
این میزان الهی است باید ایمان را  
باین میزان منجید ایمان حقیقی از غیر  
حقیقی باین میزان حق تمیز شود و  
بجمله هر سالک مشاید نایه باین میزان  
احوال

احوال جمیع خلق باطن هر خوابد شد که کلام  
نفس از ایشان در صراط المستقیم ایمان ثابت  
است و کلام نفس معرض میباید شد و اگر  
ایمان هم از اوصاف باطنیه است و لاکن  
بواسطه انصفت که حق تعالی جل شانہ بیان  
فرموده در آیه شریفه صفت ایمان حقیقی  
طاهر است و اصل انصفت ایمان  
که عباد از عدم اکراه نفس باشند در  
مقابل احکام الله و احکام انبیاء و الیاء  
صلوٰه الله علیہم اجمعین اراده و اخلاص  
است بحق تعالی جل شانہ و انبیاء و  
اولیاء او و هرگاه در نفوس خلق اراده



و اخلاص ظاهر نبود از کجا انصفت ایمان  
 طوع منکر <sup>میشود</sup> پس آگاه شد اصل ایمان  
 از اراده و اخلاص است بحی ثقی و انبیاء  
 و اولیاء او صلوٰه الله علیهم اجمعین و ما یملک  
 انصفت اراده را ملاحظه نماید نسبت  
 بحی ثقی و انبیاء و اولیاء او نتیجی انصفت  
 ایمان است و این بود که در سابق عرض  
 نمودم که حی ثقی جل شانہ صفت اراده  
 را بیان فرموده درین آیه شریفه بطور  
 اشارہ کہ اهل اشارہ خواهد فهمید  
 اراده را ازین آیه شریفه کہ فرموده حی ثقی  
 قُلْ وَرَبِّکَ لَا یُؤْمِنُونَ حَتّٰی یُحْکَمَ  
 فیما

فیما شجر بنیم ثم لا یجد و الا لفسدیم  
 حرجاً مما قصیت و لیسیرا تسلیما پس  
 فهمیدی نتیجی انصفت اراده نسبت  
 بحی ثقی و انبیاء و اولیاء صلوٰه الله علیهم  
 اجمعین ایمان است و هرگاه انصفت  
 اراده را نسبت با کابر شیعه ملاحظه  
 نماید تقریب بحی ثقی و انبیاء و اولیاء  
 نتیجی آن اراده و در سابق فهمیدی  
 ازین صفت اراده کہ بیان شد  
 محض قول نبود بلکه منظور اراده  
 حقیقه است کہ تا نتیجی او ظاهر نشود  
 هرگاه نسبت او را بحی ثقی و انبیاء



و اولیاء صلوات الله علیهم اجمعین دهی و هرگاه نسبت  
اورا باریا بهین که عبادۀ از یکلین باشد تقدیر  
بجای تعالی و انبیاء و اولیاء حاصل نماید و توای سبب  
هرگاه بقدر بصیرت ملا حظۀ نماید این اراده محض  
لفظ باشد ثم نخواهد داد بلکه ثم او و سبب  
خواهد شد بعلت اینکه زمانیکه ظهور نمود  
از شخص لفظ اراده با فیمع که در بلیش کامل  
اظهار اراده نمود و معلومست آن کامل  
بآن شخص ظهوری رفتار خواهد کرد که از طور  
خلق میو است و زمانیکه انطور رفتار  
کرد هرگاه این اراده محض قول بود عکس  
آن قول ظاهر خواهد شد و عکس آن اراده  
ایا

دهی

کری

ایا تن و نفس و صفت تن و ویرا  
خود را رؤسید کند بالقطع صاحب  
انصفت و سبب خواهد شد در  
آن کامل و چنین اراده چه حاصل دارد و  
چه اثر دارد اظهار نمودن انطور اراده  
و منظور از اظهار اراده انطور و سبب  
نسبت بلکه منظور ترقی نمودن است  
در بلیش آن کامل ایّا اصل طلب نمودن  
کامل مگر از برای آنست که شخص در  
بلیش آن کامل رسوا بشود بالقطع  
همت را باین کار وادار نمودن فایده  
ندارد بلکه مراد باید از طلب نمودن کامل



ساخت و از خاک قدم اسب جناب خیر <sup>السلام</sup> میل علیه  
اخذ نمود و بدین کوساله انداخت کوساله  
بنا نمود بر صد نمودن و هرگاه آن طلا را در  
شکل انسان ساخته بود با قطع آن شکل  
نطق میکرد مثل انسان و همین صفت است  
که بطن ام تشبیه نموده در حدیث شریف  
و فرموده <sup>اند</sup> السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ  
الشَّقِيُّ شَقِيٌّ فِي بَطْنِ أُمِّهِ و همین بطن ام چهار  
است از آن صفت چون در آن صفت  
روح تولد شود و آن صفت مقناطیس  
ارواح است لهذا آن صفت را بطن ام  
اطلاق فرموده است چون اسمعنی راگاه  
شدی

مثل کوسا  
لها

شدی خواهی فهمید بطلان آن اشخاص  
را که دست از شریعت مطهره کشیده اند  
بخیال و سیکاهل شریعت باید عمل تسبیح  
نمایند و اهل طریقت احتیاج بشریعت  
ندارد چگونه میشود اهل طریقت احتیاج  
بشریعت مطهره نداشته باشند و حال  
آنکه شریعت مطهره بمنزله جسم است  
و جسم در رست نشود از کجا روح در  
آن جسم ظاهر شود و حال آنکه در  
سابق بیان شد که اشکال مقناطیس  
الذراع پس فهمید چنانچه گمراه شده  
است صاحب این اقطاع و ابلیس علیه



والعذاب از طرفه ائمه طاهرین صلوات  
الشیان را الله علیهم اجمعین دور نموده است ایما  
مولا می مؤمنان از اهل طرفه نبود  
بالقطع انجناب صاحب طرفه نبود حال  
آنکه مشغول انجناب در لیل و نهار در  
عبودیت حق تعالی منحصر بود و هرگاه  
صاحب طرفه این مولا روحی فدا  
است احوال آن جناب انطور است  
که عرض شد و واضح است اشتیاقی  
که در طرفه مولا می مؤمنان است  
هرگز این اعتقاد در قلوب <sup>فاسد</sup> الشیان طاهر  
نمی پدید شد بلکه این اعتقاد فاسد از  
اهل

از اهل طرفه فاسد است که خود شیان  
بایع ابلیس نفس اماره لبس نموده اند و  
بفرمان او حرکت نموده اند و بالکلیه  
از شریعت مطهره اعراض کرده اند حتی  
اعراض الشیان بحدی است که ابد  
اعمار بشری نماند و ترقی نفوس  
خودشان را در مخالفت شریعت یافته  
اند و هرگاه فی الجمله نگاه کنی بطوری بصیر  
باحوال بعض نفوس خبیثه خواهی یافت  
آنچه را که بیان نمایم ایانگاه نمیکند  
بعض نفوس را که لیل و نهار در سیر می  
اند در بلاد کفر و میخوانند در آن بلاد



کفر بعینه علوم غریبه از لیا و سمیا و هیما  
اخذ کنند و با کفار هم جلس و هم اکل  
و هم شرب شوند بلکه آن علوم غریبه را  
از ایشان اخذ کنند و هرگاه این هم  
مقصود ایشان باشد باز چندان  
شکست اسلام نیست اما بعضی از نفوس  
خبثه از اسلام اعراض نموده اند و نعوذ  
بالله اسلام را چنان خوار شده اند که  
بیسجده من الوجوه تأثیری در مذهب  
اسلام نمیدانند نه در قرآن و نه در  
دعا و نه اعمال شرعیة لهذا میل میکنند  
بطرف بلاد کفر که بلکه مطلوب ایشان  
در

در بلاد کفر بدست ایشان آید و ضحیست  
از انطود نفوس خبیثه از برای دین اسلام  
شکست میباشد بعد از اینکه زمامگیر  
انطود نفوس باطراف بلاد کفر رسید  
و متصل شد با اهل کفر و اخص ضربه مذکور  
اسلام را خواهد گرفت و عیبها از برای  
مذهب اسلام ثابت نماید باین نحو که  
در شرعیات او حاصل دارد و نه در  
تأثیرات او و همه اقوال و اعمال او نعوذ بالله  
بیفایده است و استدلال نماید که  
مذمت میدید در شرعیات اسلام  
و راه رفتم هیچ فایده ندیدم و هیچ شرف



کفر بعضی علوم غریبه از لیمای و سمعی و هیعی  
اخذ کنند و با کفار هم جلس و هم اکل  
و هم شرب شوند بلکه آن علوم غریبه را  
از ایشان اخذ کنند و هرگاه این هم  
مقصود ایشان باشد باز چندان  
شکست اسلام نیست اما بعضی از نفوس  
خبثه از اسلام اعراض نموده اند و نعوذ  
بالله اسلام را چنان خوار شده اند که  
بسیجی من الوجوه تاثیر در مذهب  
اسلام نمیدانند نه در قرآن و نه در  
دعا و نه اعمال شریعه لهذا میل میکنند  
بطرف بلاد کفر که بلکه مطلوب ایشان  
در

در بلاد کفر بدست ایشان آید و صحبت  
از انطور نفوس خبیثه از برای دین  
شکست میباشد بعد از اینکه زمامگیر  
انطور نفوس با طرف بلاد کفر رسید  
و متصل شد با اهل کفر و اخص ضربه مذهب  
اسلام را خواهد گرفت و عیبها را از برای  
مذهب اسلام ثابت نماید با این نحو که  
در شرعی او حاصل دارد و نه در  
تأثیرات افعال و اعمال او نعوذ بالله  
بفایده است و استدلال نماید که  
صلوات میدهند در شرعی اسلام  
و او را فتم هیچ فایده ندیدم و هیچ شریعت



مشاهده نشد و از آنگونه علیها <sup>هیب</sup> بماند  
اسلام ثابت کند و حال آنکه آن نفوس  
خبیثه را هرگاه درست ملاحظه نمای  
هیج وقت داخل مذهب اسلام  
نبودند و هیچ وقت عامل شریعت  
مطهر نشده بودند ایا کسی نسبت دهن  
خود را از دُفع بد مذهب اسلام و همچنان  
نسبت دهن خود را بشریعت مطهر و  
بسیجیه اطاعت شریعت نکند و همچنان  
بقواعل مذهب اسلام رفتار نکند ایا  
انبط و نفوس در شریعت مطهر ترقی  
کند و از مذهب اسلام نور اخذ کند  
مگر محض

مگر محض ای است و تو آگاهی محض لفظ  
چندان عتبار ندارد و از برای تو مثله بیا  
و دم با آگاه شوی فرض کن در شهر  
بسیار است و هم میس ایا بجزر ایا که  
این میس و اکثر در یک شهر باشند  
آب ای میس چه فایده دارد از آن اکثر  
اگر چه سالهای دراز در یک شهر باشند  
و اصحست است اینگونه قرب حاصل  
و تاثیر ندارد الا آنکه وجود میس  
متصل شود بوجد اکثر در همچون  
وقت که اتصال در میان میس و اکثر  
واقع شد الوقت در وجود میس ظاهر



ظاهر کرد تا اثر اکثر و آن وجود میسر  
 منقلب گردد بطلان و همچنین است احوال  
 آن نفوس که در بلاد اسلام میسر  
 و مدت مدید در شهر اسلام زندگی  
 کرده اند و حالیکه کرده بالقطع انقضود بودن که مثل بودن  
 کمال بعد اکثر و میسر باشند ثمرند ارد چنانچه  
 در اکثر و میسر مشاهده کردی <sup>شک</sup> الا  
 وجود میسر متصل با اکثر کرد و هجر  
 اتصال هم چند آن ثمرند مد الله اسک  
 شرط ملاقات اکثر در مابین میسر  
 و اکثر یافت شود و انیمعنی در نظر  
 در باب صنایع و اهل مشق ظاهر  
 تا

باشد مابین  
 الشیان  
 صح

تا آن مشرق ط حاصل نشود تا اثر اکثر در  
 وجود میسر ظاهر نگردد پس همچنان است  
 اکثر اسلام تا نفوس خود <sup>شان</sup> باطنی و  
 ظاهر متصل نکند با اکثر اسلام و صاحب  
 در نفوس از اسلام تا اثری ظاهر نگردد  
 اگر چه در بلاد اسلام بوده باشند و این  
 بودن مثل بودن اکثر و میسر است <sup>صفت</sup> ای  
 اهل اسلام این نسبت که الشیان در دایره  
 النساءیت سیر دارند و اهل توحید اند  
 و هرگاه همه این اشخاص ضعیف که مد  
 این اسلام هستند هرگاه صادق باشند  
 پس چرا حق تعالی جل شانہ میفرماید و ما

که در بین  
 کمال بعد  
 شد



مُؤْمِنِينَ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ  
 يُعْنِي أَكْثَرُ الشَّيْءِ إِيْمَانِ نِيَا وَجُودِهِ اَنْدِجِي  
 تَعَالَى وَحَالِ اَكْثَرُ الشَّيْءِ مُشْرِكِ اَنْدِجِي تَعَالَى  
 وَخَبَابِ مَوْلَايِ مُؤْمِنَانِ فَرموده النَّاسِ  
 كَلَامُ بَهَائِمِ اَللّٰهُ الْمُؤْمِنِ الْمُؤْمِنِ قَلِيلِ الْمُؤْمِنِ  
 قَلِيلِ مِنْ كِبَرِيَّتِ الْاَحْمَرِ قَهْلِ رَاتِمِ كِبَرِيَّتِ  
 الْاَحْمَرِ يُعْنِي جَمِيعِ نَاسِ وَكُلِ الشَّيْءِ حَيَوَانِ  
 اَسْتَ مَكْسِ مُؤْمِنِ وَمُؤْمِنِ قَلِيلِ اَسْتَ  
 اَزْ كِبَرِيَّتِ اَحْمَرِ اَيَا اَزْ شَمَا كَسِي كِبَرِيَّتِ  
 اَحْمَرِ رَا دِيْدِهِ لَيْسَ اَزْ اِيْهِ شَرْفِيْهِ وَازْجَدِثِ  
 خَوَابِيْ فَرْمِيْدِ اَحْوَالِ اَهْلِ اَنْطَوِ اسْلَامِ رَا  
 وَانْطَوِ رِ مَسْلَمِ هَرْكَاهِ ضَرْبِ مَذْهَبِ  
 اسْلَامِ

اسْلَامِ كَبِيْرِهِ وَاصْحَبِ قَوْلِ اَنْطَوِ مَسْلَمِ  
 مَحَلِّ اَقْتِبَارِ فَلَسِيَّتِ اَوْ مِنْ النَّاسِ مَنْ يَقُوْلُ  
 اَمْنًا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ يُخَادِعُوْنَ اللّٰهَ  
 وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَمَا يَخْدَعُوْنَ اِلَهَ ا  
 لْفُسُومِ وَمَا لَيْشَعُرُوْنَ يُعْنِي بَعْضِيْ اَزْ نَاسِ  
 اَشْخَاصِ اَسْتَ كِهْ مِيْكَوْنِ اِيْمَانِ اَوْرَدِ  
 اِيْمِ اَنْدِجِي تَعَالَى وَبِرُوْزِ قِيَامِ الشَّيْءِ فَرْمِيْدِ  
 مِيْدِ مِيْدِ حَقِ تَعَالَى رَا وَاَنَا كِهْ اِيْمَانِ اَوْرَدِ  
 اَنْدِجِي تَعَالَى وَفَرِيْبِ نَمِيْدِ هَنْدِ مَكْرِ نَفْسِ  
 خُوْدِ شَانِ رَا وَشَعُوْرِ نَدِ رَنْدِ الشَّيْءِ  
 لَيْسَ اَزْ اِيْمَانِ اَيَاتِ فَرْمِيْدِ اَحْوَالِ الشَّيْءِ اَزْ لَيْسَ  
 دَرْدِ سَبِّ اَنْطَوِ رِ وَجُوْدِهَا كِبَا اَكْثَرِ

ايا نظر میکنی قول  
 حق تعالی که میفرماید



اسلام بود و یا اینکه وجود ایشان کموت  
متصل با کثیر اسلام شده بودند تا اینکه  
گویند نعوذ بالله در مذمت اسلام تا  
نیست و یا اینکه گویند نعوذ بالله در  
قرآن و در ادعیه تاثیر نیست و حال آنکه  
ایشان را حق تعالی خلق فرموده و از خلقت  
ایشان آگاه است که چگونه ما و جمیع  
اند زمانیکه ایشان در عالم احوال  
حرکت دارند کجا نور الهی در قلوب  
ایشان ظاهر گردد و مگر تاثیر اسلام  
این نیست که نور الهی در جبهه او ظاهر  
شود و نور اعمال و اعتقادات حق از او طلوع  
کند

که و این طلوع نور اسلام الوقت است  
که حقیقتاً خود را متصل نماید نور اسلام تا  
در وجود آن شخص نور اسلام ظاهر شود  
مگر این معنی با اتصال لفظی طلوع کند یا در  
مشاهده نمیکند این هر دو نمیتواند تاثیراتش  
را اخذ کند الا آنیکه خود را حقیقتاً متصل  
کند با تش زمانیکه حقیقتاً خود را متصل  
نمود با تش الوقت میتواند آثار تش را  
حکایت کند مگر بعضی لفظ مطلق  
میتواند حامل آثار تش گردد اثر  
اسلام و نور اعمال شریعت در وجود  
آن شخص ظاهر است که حقیقتاً خود را متصل



نماید بود اسلام چون انیمانی بعینه <sup>بها</sup>  
کردی حال و منتهی احوال آن نفوس  
خفته که ضرب مذهب اسلام <sup>که</sup>  
و یقین میکنی که ایشان هیچ وقت  
خودشان را متصل بمذهب اسلام  
نگرفته اند و بیگانه از مذهب اسلام  
بودند و زمانیکه بیگانه از مذهب  
اسلام شدند گجادر دست بیگانه  
از مذهب اسلام اثر اسلام دور  
دست او ظاهر شود ایاشده است  
دو دست بیگانه از علم نحو و صرف  
و از علم نجوم و غیر این علوم دور دست  
بیگانه

بیگانه پیدا شود بالقطع چنانچه دیده نشد  
که در دست بیگانه از علوم ظاهر می افتد آن  
علوم ظاهر شود و همچنین است اثر اسلام  
هم دور دست بیگانه از اسلام ظاهر  
الذالیکه متصل باشد حقیقتا با اسلام و شریعت  
اتصال بمذهب اسلام حاصل شود تا اثر  
اسلام ظاهر شود و از شروط اتصال <sup>اسلام</sup>  
یک وجود شیعه کامل است و وجود آن کامل  
باعث گردد تا اثرات اسلام ظاهر شود  
و هرگاه افاق انفس مشاهد کنی خواهی  
فرمود انیمانی را و از حقیقت این متر  
آگاه شوی و زمانیکه تو نفیس خود رجوع کنی



حرامی فهمید که چگونه حق است و انبیا را  
در وجود هر انسان ظاهر نموده است  
ایا نگاه میکنی که در وجود انسان روحی  
و بدن ظاهری است و حاکم بدن و مرتبه  
آن ملک وجود روح است و روح هم عبادت  
است از آن بخاری که از آن خون زرد که  
در جوف قلب است و از جوشش آن بد  
قلب بخاری متصاعد میشود و آن بخار  
را روح خوانند و آن روح بخاری هم  
مرکب روح ملکوتی است و بدن  
وجود روح بخاری روح ملکوتی ظاهر  
نیست و این روح بخاری چون خود را  
چنان

چنان صاف نموده اگر چه از عناصر اولیه  
موجود شده است و لاکن در مقام  
صفا مناسبت و مجانست روح ملکوتی  
ببدن کرده است و خود را جمال و جلال  
روح ملکوتی نموده است و حامل جمیع  
اشار روح ملکوتی گردیده است و  
بواسطه وجود روح بخاری جمیع اشار  
روح ملکوتی در عوالم سفلیه که عبادت  
از ملک بدن باشد ظاهر شده  
است و هرگاه آن روح بخاری در  
بدن بیدار نشود بالقطع احکام  
روح ملکوتی ظاهر نگردد و روح بخاری



ظاهر کنند به جمیع احکام روح ملکوتی<sup>سب</sup>  
در ملک بدن مقام روح بخاری بمنزله<sup>له</sup>  
شیعیان کامل است و مقام روح ملکوتی<sup>ت</sup>  
بمنزله امام است و مقام بدن بمنزله<sup>له</sup>  
سایر خاص است ایا وجود روح بخاری  
نیامشد از کجا فیوضات روح ملکوتی<sup>ت</sup>  
در بدن ظاهر گردد بالقطع فیوضات<sup>ت</sup>  
بدن بواسطه روح بخاری اند  
چون اعضاء بدن را ملاحظه نمای  
هیچ جزو از بدن غیر از روح بخاری  
هیچ چنان مناسب ندارند که  
فیوضات روح ملکوتی را اخذ کنند  
چون

چون روح بخاری بالکلیه خود را در جنب  
روح ملکوتی فانی نموده است ازین جهت  
اینکه نمایند به روح ملکوتی شده است  
و بدن آن وجود روح بخاری فیوضات  
روح ملکوتی در ملک بدن ظاهر نیست  
چون این معنی را در نفس خود مشاهده و  
ملاحظه کردی که عالم صغیر است و اکا<sup>له</sup>  
بین عالم صغیر طبق عالم کبیر است چنانچه  
مولای مؤمنان فرموده است <sup>انک</sup> احسب انک  
جبرم صغیر و فیات الطوی العالم اللد  
کبیر یعنی کایان میکند تو جبرم صغیر هستی  
و حال آنکه در تو جمع شده آنچه در عالم



اکبره وجود است در عالم صغیر آگاه شد  
کیفیت خلقت را که بواسطه روح بخاک  
فیوضات روح ملکوتی در بدن ظاهر  
شود و هچنان است در عالم کبیر <sup>سطح</sup>  
شیعه کامل فیوضات ائمه طاهرين  
صلواته الله عليهم اجمعين بخاک عالم <sup>سطح</sup>  
لعلبت انکه ایشان اشرف خلق اند  
نسبت باهل دایره خود و معلومست  
اول فیض بالطف و اشرف دایره <sup>سطح</sup>  
و بعد از اشرف و الطف سایر اجزای  
دایره مستفیض گردد و اینمغنی را حق تعالی  
ظاهر فرموده در این شریه که میفرماید  
و جعلنا

و جعلنا بنینهم و بنی القری التي بارکنا فیها  
الطاهره و قد رفا فیها السیر سیر و فیها  
لیالی و ایاماً امنین و همین قرائی ظاهر  
عبود است از آن شعبیه کامل که حق تعالی  
آن شیعه کامل را قرائی طاهره نامیده  
ما بین خلق و ائمه هد صلواته الله عليهم  
اجمعين و حق تعالی مقدر فرموده سیر  
را در آن وجود کامل و در شب خلق  
در آن قری طاهره سیر نمایند پس  
هرگاه این وجود کامل شرط تاثیرات  
اسلام نشود چرا حق تعالی جل شانہ  
امر فرموده که شب و روز را وسیر <sup>نمایند</sup>



ليس وجود مقدس الشيان شرط تاثير  
 مذهب اسلام است هر كس بخواند  
 تاثيرات در مذهب اسلام مخفي است  
 بمرط ظاهر شود و خود را بان وجود  
 كند تا آن روز و سر ما كه صاحب شريعت  
 مخفي نموده بان اشكار كرد تا مشاهد  
 كند كه حق تعالى چنوع تاثيرات در اعمال  
 شريعت مظهر قرار داده است و هر  
 ابرو كند كسي از اعمال ليس از نيقار چهل اعمال  
 ما شمر نميدند با آنكه چندين سال  
 است كه عامل شريعت مظهر مستقيم  
 و از آن اعمال ظاهر تاثير ميدهند  
 و حال

و حال آنكه از اين بيان كه تو كرمي بايد  
 اعمال ما شمرده بد بعلت اينكه بطور  
 قانون شرع نور عمل نموده ايم ليس چرا  
 تاثيرات از براي اعمال ما نفيست و از  
 شرط تاثيرات يك وجود شخص كامل بود  
 كه با مظهر وجود كامل تاثير و و با وجود  
 اين اعمال و با شرط تاثير آن كه عباد  
 از وجود كامل يا شد از براي اعمال ما  
 تاثير نداشتند پس بواسطه اين شبهات باطله  
 ضعف در قلوب الشيان راه داده و سستی  
 در اعتقاد ظهور نموده لهذا لازمست از  
 براي اين توهم باطل جوابي داده شود تا



اعمال حاصل

الشان



دفع آن شبهات باطل نماید و قلوب ضعیفه  
از اوساخ شیطانی پاک گردد و معلوم  
همه اوقات ابلیس میخواهد نفوس ضعیفه  
را از طریق مستقیم دور گرداند و در  
وادی حیرانی و گمراهی سپرد دهد و  
عظم طریق ضلالت ابلیس شکوک  
و شبهات باطله است که قلوب ضعیفه  
الها کند و بواسطه آن شکوک و شبهات  
نفوس را بمیل نماید از اقبال نمودن  
بطریق اهل حق و زمانیکه نفوس ضعیفه  
بمیل شدند در همین وقت عمل ابلیس  
علیه اللعنه و نوبت بیدار کردن و راه او  
نفوس

نفوس ضعیفه باز شود و انواع و اقسام فساد  
دها ظاهر نماید لهذا لازمست از برای  
ابلیس سدی قرار داد که راه آن خبیث  
بسته گردد با لطافات حق تعالی شانه و انهم  
لازم گرفته فضل باز عنوان شود و در آن  
فضل ذکر مطالب عالیه شود که آن مطالب  
عالیه شهاب ثاقب گردد از برای طایفه  
ابلیس و شکوک و شبهات ایشان را بسوزاند  
انشاء الله تعالی و اصل مقصود بدست آید و معرفت  
راه مستقیم بر رخ طالبان طریقت حق گشوده  
گردد و انهم یعنی بسوی واضحست که هر قدر  
مطلب زیاده روشن شود انقدر راه معرفت



باز شود پس بقدر ممکن باید سعی نمود  
در واضح نمودن مطالب عالمه تا همه نفوس از  
خواص و عوام حشر خود را برده هر کس بقدر  
اندازه فهم خود و بسج نفس بیفیض ازین  
مطالب نشود و تو آگاهی هر عمل از برای  
رضای حق تعالی باید بشود و خود را در  
میان نه ندیده و همچنان غیر هم در میان  
دیده نشود و زمانیکه شخص نه خود را  
و نه غیر را در میان دید معلومست  
در همچون وقت حق تعالی متوجه شده و چون  
در تصنیف نمودن این کتاب محض طریق  
حق را بیان نمودن است و معلومست رضای حق تعالی  
در بیان

در بیان نمودن طریق حق است بطوری  
که جمیع نفوس را طریق معرفت حق بیان شود  
چون منظور این بود لهذا همت خود را بر  
این صرف نموده بطوری این رساله را  
نوشته شود که خالی ازین نگردد که عبارت  
غریبه که باعث مدح و نصیحت باشد  
نیاورم بلکه نصیحت خود را انشا الله خالص  
نموده از برای رضای حق تعالی چون اصل  
مقصود این بود ازین جهت سعی خود را  
مصرف نموده که بعبارة عامیانه این  
مطلب را بیان نمایم تا مردم و ذن و صغیر  
و بزرگ محروم ازین فیض عظیم نشود



انشاء الله تعالى فضل بدانکه هر عالم و  
 کامل و مایک نظر نمود بعالم امکان و آنچه  
 میداند در عالم امکان موجود است از برای <sup>الشیان</sup>  
 صانعی است که این موجودات بفعل او  
 ایجاد شده است و تفاوت در خلقت  
 الشیان نیست خالق ارض خالق <sup>همان</sup> خالق سماء  
 خالق سناک سیاه همان خالق خورشید  
 تابان خلاصه کلام خالق جمیع اشیاء  
 حق سبحانه و تعالی است و بهر وجهی که  
 الوجوه تفاوت در خلقت الشیان نیست  
 چنانچه حق تعالی بیان فرموده ما ترائی ن  
 خلق الرحمن من تفاوت <sup>خلق</sup> یفید در  
 تفاوت

تفاوت دیده نشود پس هرگاه از راه جهالت  
 کسی ایراد کند تفاوت هرگاه در خلق <sup>جهان</sup>  
 نیست پس این تفاوت که مشاهده شود  
 از چیست ایا تفاوت نیست سناک  
 سیاه و مشاهده کنی در کمال تاریکی  
 است و خورشید را ملا خطه کنی در  
 نهایت روشنائی ایا این تفاوت نیست  
 و حال آنکه ای شریف و نظر میکنی که  
 حق تعالی میفرماید ما ترائی خلق الرحمن  
 من تفاوت <sup>نست</sup> حق تعالی تفاوت  
 چگونه حل این مطلب میشود که نفوس  
 ضعیف آرام گردند و تناقض دیده نشود



و این مطلب را تحقیق نمودن لازم <sup>مکرمه</sup>  
که اصل خلقت را رجوع نماید تا کیفیت اصل  
نمیله را بفهمی و بداند که و بر این ثابت شده  
است که مبدأ جمیع اشیا فعل حق تعالی است  
یعنی ابتدا خلقت فاعل شده و زمانه  
فعل حق تعالی موجب اشیا شد ایا این  
فعل بطور واحد است یا متعدی بوده است و یا اینکه  
مختلف است لطوار است چون فاعل این  
فعل است باید فعل او هم بطور واحد  
ظاهر شود و اختلاف فعل لازم که  
اختلاف فاعل و هرگاه فاعل واحد  
شد واضحست فعل او هم واحد خواهد  
شد

شد چون فهمیدی این معنی را که فعل این  
در عالم امکان بطور وحدت ظاهر  
شده و اطوار متخالفه در فعل واحد است  
متصور نمیشود بلکه طور تجلی فعل بطور  
در کفعلات و متعلقات خود و در  
مقام فعل تجلیات مختص فرض نمیشود عالم  
او عالم وحدت است بعلت اینکه این فعل  
فعل واحد است و از ماثر واحد صادر شده  
ایضا اثر واحد چنانچه در فاق و انفس  
ظاهر است پس تجلی آن اثر هم بطور وحدت  
ظهور خواهد نمود و تفاوتی بهر چه  
من الوجوه دیده نمیشود چنانچه حق تعالی



فرموده ما قرأ فی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ لَهَاءِ  
 پس فرمیدی در اشراق نمودن <sup>فعل</sup>  
 حق تعالی بفعولات که عبارت از مخلوقات  
 باشد تفاوت نیست و هرگاه نظر  
 را متوجه نمای میدانی حق مسئله  
 اینطور است و کلام حق تعالی اشراق  
 باین مقام است که میفرماید فَاجْعَلِ  
 الْبَصَرَ هَلْ تَرَاهِ مِنْ فُطُورٍ وَمَعَاوِسٍ  
 در همین وقت فطور دیده نمیشود  
 و فطور الوقت شود این معنی مخالف  
 افاق انفس باشد اما زمانیکه این معنی  
 که بیان میشود موافق افاق انفس شد  
 معلومست

که بیان میشود

معلومست فطور الوقت ظاهر شود  
 که آن معنی مطابق افاق انفس نشود  
 و هرگاه این کلمات را که عرض نمودم  
 ملاحظه نمای بافاق و انفس میدانی  
 بهر سبب فطور در این کلمات <sup>شما</sup>  
 نیست بعین آنکه حق تعالی کتاب تدوین  
 را با کتاب تکوین چون در کتاب  
 تکوین که عبارت باشد از کتاب نفوس  
 مخلوقات و تو جمیع نفوس را در این  
 عالم امکان موجود شده است <sup>نظر</sup>  
 و مشاهده کنی از برای او ذاتی است  
 و صفاتی

نست و فطور

مطابق خلق نموده  
 است  
 ملاحظه نماید  
 و همچنان در کتاب  
 تدوین هم فطور  
 نیست  
 خواهی دید که



و عالم ذات مجرد از حد و د و از کیف و از  
 زمان و از مکان و عالم او عالم تنزیه  
 بعین آنکه حد و د و کیف و زمان  
 و مکان از منوعات جسم است و زمان  
 و مکان و حد و کیف در جسم ملاحظه  
 شود و در جسم احتیاج دارد بمکان که در  
 آن مکان ما و انما بد چون محتاج بمکان است  
 و این زمان لازم او شده و همچنان حد و کیف  
 او عوارض جسم است و در جسم فرض شود  
 حد و د و در جسم متصور شود کیف  
 و زمانیکه ذات مجرد از عالم جسم  
 ظاهری شد و اخص آن ذات متبرک  
 از اوصاف

مکان  
 و این زمان و  
 جسم را بآن  
 شئی است

از اوصاف اجسام خواهد بود و هرگاه اوصاف  
 اجسام دو دایره ذات تصور شود و  
 اجسام از صفات و افعال در ذات جاری  
 گردد در هر چون وقت امتیاز در مابین ذات  
 و اجسام یا نماید باید مابه الامیاز دیده  
 شود و مابه الامیاز عبارت است از اوصاف  
 پس اوصاف اجسام تمیز دهد اجسام را از  
 ذات اجسام خواه اجسام عنصری باشد  
 و خواه اجسام غیر عنصری که عبارت از اجسام  
 مجردات باشد چون انفعالی فرمید که  
 ذات هر شئی منزله است از جمیع اوصاف  
 صاف اجسام و مراد از ذات همان انا

مثلی عقل و نفس  
 و غیر از اینها



و این شیء معلول نسبت و اما آن نسبت  
که بطور حقیقت است مثل نسبت قعود  
و قیام و نسبت حرکت و سکون این نسبتها  
کلا بطور حقیقت است و وجود این <sup>اشیاء</sup>  
موقوف است بر وجود ذات زید و چنانچه  
عدم ایشان بعدم زید پس نسبتی که  
در میان ایشان و زید است بطور  
حقیقت است یعنی وجود زید علت  
این اشیاء است و این اشیاء معلول  
پس در زید و چنانچه فرض شد یک  
ذات زید و یک صفات او و فهمید  
عالم ذات مجرد است از جمیع کمالات  
و مقام او

و مقام او مقام منزیه است و صفات زید  
یا صفات ذاتیه است و یا صفات فعلیه  
اما صفات ذاتیه زید که عبارت از علم و سمع  
و بصر و قدره است و این اوصاف <sup>ذات</sup>  
زید میباشند و هیچ وقت این اوصاف  
خارج از ذات زید نیست و هیچوجه تغایر  
ما بین ذات و این صفات نیست و اما صفات  
فعلیه عبارت است از حرکت ایجابیه که در عالم  
فعل ظاهر شود و آن حرکت کلیه که از <sup>خطه</sup> ملکه  
نمای ایا بطور حده غلبه و محبتی او نسبت  
بتعلقات خود ایا محبتی واحد نسبت <sup>کلیه</sup> نظر  
عالم نفوس که حق تعالی ایات خود را در نفوس

زید صادر شود



نشان داده است و فرموده و فی انفسکم  
 افلا تبصرون یعنی نفسهای خودتان چرا  
 نگاه نمکنید و جناب مولای مؤمنان فرمود  
 اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه یعنی عارفان  
 شما بنفسه خود عارفترین شما است برب  
 خودتان چون بعالم نفوس زمانیکه  
 نظر میکنیم بعینه مشاهده میشود که از  
 برای زید و یا هر حرکت کلیه است هر  
 نسبت آن حرکت کلیه را ملاحظه نمایم متعلقا  
 آن حرکت کلیه بطور واحد است و یا اینکه  
 نسبت آن نور که مشاهده کردیم که جمال زید  
 ظاهر شود نسبت آن نور با جمالها که در آن  
 ظاهر است

نسبت  
 بطور کلیت و  
 و هرگاه تعدد فرض  
 کنی در فعل واحد  
 مخالف افق انفس  
 می نمود این و همچنان  
 است

ظاهر است ایا آن تجلی بطور واحد است  
 است در مراتب و یا اینکه بطور اختلاف  
 و هرگاه کوی تجلی نور جمال بطور اختلاف  
 در مراتب ظاهر شده است تکلم نموده اید بقول  
 که خلاف ظاهر است نسبت اینکه در ظاهر مشاهده  
 میشود جمالی که در مراتب ظاهر است از اشراق  
 واحد پیدا شده است و هرگاه کسی منکر  
 این قول شود منکر ضرورت است و این در  
 مقام ضرورت و سبب است اشراق در  
 مراتب اشراق واحد است و تفاوت در اشراق  
 نیست پس حال خواهی فهمید قول حق تعالی  
 و که صیغره مایه فی خلق الرحمن



من تفاوت چنانچه در مبدی در اشراق فعل و <sup>حد</sup>  
تفاوت نیست اما اختلاف که در مبادی <sup>مبادی</sup>  
است از خود مریا است که در بعضی از آن  
مرا با ظهور زید بطور کمال است و در بعضی <sup>بعضی</sup>  
بطور نقص است و این اختلاف و این شدت  
و این ضعف از قوایل مریا است نه از اشراق  
چنانچه حق تعالی شان را بمعنی را اشارت فرمود  
ثم ارجع البصر فتقلب اليك البصر خاسئا  
وهو حير ليس فهمي اختلاف که در  
شود از قوایل ظاهر شد است چون  
این معنی را در ظاهر بعینه مشاهده کردی  
همچنان است در عالم کبیر و این اختلاف

که در دایره مخلوقات فرض میشود از  
قوایل خود مخلوقات است پس توانیست  
که در وجود شمس مشاهده میشود  
از قابلیت خود شمس است ماده شمس  
چنان ماده است که حکایت کند  
اسم متوحي حق تعالی و اما در ماده  
سنگ سیاه این قابلیت نیست پس  
رجوع اختلاف بخود قابل راجع است و  
خالق این وجود حق تعالی است پس  
فهمید جواب آن مورد را که ایراد  
نموده بود که این اختلاف موجودات  
نقیض کلام حق تعالیست بود نعوذ بالله



که حق تعالی میفرماید ما ترا فی خلق الرحمن  
من تفاوت و حال آنکه تفاوت در دالری  
ممکنات دیده میشود پس فهمیدیم  
من الوجوه تفاوت نیست آنکه در ادق تعارض  
است که تفاوت نیست در تحبب فعل و  
حد است چنانچه انمعنی بالمشاهده  
و بیان دیدی و اما اختلاف که در  
میشود بواسطه قوایل اشیا است  
فعل الی بعضی از قوایل هست چنانکه  
او بطور کمال است و ظهور داده آثار  
فعل را و بعضی بطور نقص و از اینجا  
اختلاف در موجودات ظاهر شده  
است

است و هرگاه از قوایل قطع نظر کنی میدانی  
امر واحد است و تفاوت نیست چنانچه  
حق تعالی میفرماید و ما امرنا الا واحدا  
یعنی نیست امر الی مکر واحد پس  
انمعنی واضح شد باز اصل مطلب را  
رجوع نایم اصل مطلب این بود و ما  
نیکه رجوع مینمودیم بافاق و انفس  
و کینونیت موجودات را مشاهده و  
ملاحظه میکردیم میدیدیم صاحب  
مراتب مختلف است بعضی از خلق در  
مقام علیت است و بعضی در مقام  
معلوم آنکه در مقام علیت است



حقیقت علت مقام مؤثر است و مقام ضلالت  
و عالم مؤثر عالم غنی است نسبت بتأثیرات خود  
و مقام معلولات مقام فقر و احتیاج است  
نسبت بعلت خود و هیچ وقت از اوقات منصرف  
نمیشود در ملک وجود که علت معلول شود  
و معلول علت شود بعلت اینکه این دو  
شیئی در ارض واحد نیستند و مکان  
واحد این دو شیئی را جمع نکرده و حقایق  
الشیان حقیقت واحد نیست که در مقام  
صورة امتیاز پیدا شود بواسطه فصول  
مثل حروف مادیه حروف مادیه و احد  
است و کینونت الشیان کینونت واحد  
که

که عبارة از مرکب باشد و این مرکب  
مادیه جمیع حروف است و حقیقت واحد  
این ماده را جمع نموده است و بواسطه  
فصول که آن عبارة از صورة حروف  
باشد آن صورة این حقیقت واحد  
از هم تمیز داده و زها اینکه این فصول  
و این صور می شوند حقیقت جمیع این  
حروف حقیقت واحد میشود و علت  
و معلول در چنان مقام تصور نشود  
چون حقیقت شیئی واحد است امتیاز  
یست عوارض است و زها اینکه آن  
عوارض سلب شد همان یکما ده باقی



است و طایفه صوفیه به این معنی را عقیده  
نموده اند در خالق مخاوف و خلق و خالق  
را از صنع واحد تصور نموده اند چنانچه  
اعتقاد ملا صدرا شیرازی است که قائل  
شده است موجودات کلاً حقیقت وجود  
است و از حقیقت وجود اراده نموده  
مفصل وجود و چنان وجودی که غیر از  
وجود مشوب <sup>بشبه</sup> بخری علی بن از محموم و  
از خصوص و از حد و نهایت و از است  
و از نقص و از عدم و از تصور وجود  
را مستفی نموده است بواجب الوجود  
و جمیع اشیا را حقیقت این وجود تصور  
نموده

نموده است  
توجیه اوصاف امکانیه امتیاز در ما  
بین خلق و حق پیدا شود صفت امکانیه  
که عبارت از عموم و خصوص و از حد و از  
نهایت و از ماهیت و از نقص و از  
عدم که عارض شد حقیقت وجود  
را بهمان وجود که عبارت بود از واجب  
الوجود تنزل نماید بعالم امکان و بود  
وجود امکانی میشود و اما حقیقت  
این وجود امکانی باز همان وجود  
قدیم است و ماده مادیه واحد است  
و اوصاف مذکوره این ماده و  
حد را از هم سوا نموده است صرف



و شاهد آورده کلام امر المؤمنین صلوة  
الله علیه و آله بکلام خود که آن حضرت فر  
موده کُلُّ شَيْءٍ خَاضِعٌ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ  
بِهِ غَنَى كُلِّ فَهْرٍ وَ عَزَّ كُلِّ ذَلِيلٍ وَ قُوَّةُ كُلِّ  
ضَعِيفٍ وَ مَفْرَجُ كُلِّ مَلْهُوفٍ انتهى  
کلامه پس فهمید که جمعی کثیر را اعتقاد  
اینست که خلق را با خالق انرا یکسنگ  
شمرده اند و واضحست در همچون  
وقت قائل گویا شوند انیطافه وجود  
علت و معلول را و وجود علت معلول  
را اشخاصی قائل شود که مواد اشیا  
را از یک ماده فرض نموده اند و قائل  
شده

شدند و تابع کردند قول انبیاء و اولیاء  
صلوة الله علیهم اجمعین که ایشان <sup>مبدأ</sup> ~~مبدأ~~  
حق تعالی هستند که ابد است و نسیان  
در آن لسانها پیدا نشود و بپاها  
نفسانی تکلم نخواهند نمود و ما نطق من الیه  
ان هو الا وحی یوحی پس باید انیطوا  
وجودها مقدسه را تابع شد که  
و شکوک و شبهات باطله خود را حفظ  
نموده بواسطه تبعیت با نبیاء و اولیاء  
صلوة الله علیهم اجمعین و زمانیکه این معنی  
آگاه شد که انبیاء و اولیاء معصوم  
اند از شکوک و شبهات نفسانی تکلم



مردن ایشان از روی هوا نیست و حق تعالی  
امر فرموده عباد خود را که تبعیت ایشان را  
داشتند چنانچه در کتاب خود بیان فرموده  
مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا  
یعنی آنچه را که رسول آورده از طرف من  
نماید و آنچه که نهی فرموده شما هم اجتناب  
نمایند حال ملاحظه نماید ایا این کلمات که بیان  
شد کلمات جناب انبیا و اولیاء صلو  
علیهم اجمعین است که خلق را با خالق از یک  
سنگ دانسته باشند و مادیات ایشان را ماده  
و احد گویند بالطبع این اعتقاد مذاهب  
رئس مانست و هرگز عباد حق تعالی باین  
نفرموده اند

۱۴۱  
نفرموده که خالق و مخلوق را از یک ماده بد  
شد و زمامیکه انبیا و اولیاء این گونه قول را  
بیان فرموده اند پس اینگونه از کجا ظاهر شده  
معلومست و مایکله قول حق تعالی و قول انبیا و  
اولیاء نشد و اخصت منبع این اعتقاد را  
طرف ظمت است و از مذاهب باطله  
و مذاهب حق نیست و مخالف طریق حق تعالی  
جل شانده است مکرانه شیعیان و کاه میکی که  
حق تعالی میفرماید اولا یذکر الانسان  
اِنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا یعنی ایا  
ذکر میکند انسان بدستی خلق نمودیم  
ما او را قبل ازین و حال آنکه او شیئی موجود



بنود ایا این ایه شریفه صریح الدلالة نیست  
بر اینکه جمیع اشیا را حق تعالی از عدم بعرضه  
وجود در آورده و بفعل حق تعالی ایجاد و تصریح  
ع شده اند من حیث الصوره و الماده پس  
که معتقد مذهب اسلام است ایا چگونه  
است او را تکلم نماید بقول که مخالف قول  
حق تعالی کرده و با وجود این خود را از اکا  
بردین بین خیال کند هیجات کجا  
مخالف طریقه مذهب اسلام در نزد  
انبیاء و اولیاء صلوٰۃ الله علیهم جمیعین  
بزرگ کرده و هرگاه چنین جود بعالم  
خود

خود جمع نماید میداند حقیقه عظم است در  
نظر حق تعالی جل شانہ و بهر وجهی که  
عظم و شان ندارد در بارگاه قرب الهی ایا  
چنین جود نظر نکرده قول حق تعالی را که  
میفرماید مَا أَشْهَدُ سِوَهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ  
وَالْأَرْضِ وَمَا كُنْتُ مُنْجِنَ الْمُضِلِّينَ عَصْدًا  
یعنی ما شاهد نکرده ایم ایشانرا خلق  
سموات و ارض را و همچنان خلقت  
نقوم خودشان و نیستیم ماخذ کنند  
اهل ضلالت را از برای خود عَصْد  
پس فهمید که اهل ضلالت در نظر حق تعالی  
شان و عظم ندارد حال ملاحظه نما ایا

وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ



اینکلمات که صادر شده ازین طایفه که  
 باین نحو که بیان شد ایا طریقه اهل <sup>سلا</sup>  
 م است و هرگاه از مذهب اسلام است  
 چرا که مقلد حق تعالی در طریقه ایشان نمایند ایا  
 نظر نموده بعضی نفوس که معتقد شده  
 اند اعیان ثابت را و آن عبارت ازین است  
 که ماهیات اشیای لازمست بذات حق تعالی  
 در ازل و آن ماهیات ثابت وجود ذات  
 است و ازین جهت آن ماهیات را عیان  
 ثابت گویند پس زما میکه نور وجود حق تعالی  
 اشراق نمود آن ماهیات در عالم ظاهر  
 شد مثل آب که مثل ضروف است که در

نمیغی  
 آورده اند که این  
 ماهیات که  
 در ازل است

مکان

مکان تاریک است زما میکه نور شمس  
 اشراق نمود آن ضروف ظاهر گردید و اختراع  
 و ایجاد حق تعالی اعتقاد نموده اند و حال  
 آنکه حق تعالی در کتاب خود میفرماید انما امر  
 اذا اراده ان يقول له کن فیکون یعنی امر حق تعالی  
 زما میکه اراده نمود شیء را بدستی میگوید  
 آن شیء را موجود باش آن شیء موجود  
 گردید پس فهمید که کلام الله ناطق است  
 بر اینیکه جمیع اشیاء را حق سبحانه و تعالی  
 شیء ایجاد نموده است و نه ماده اشیاء  
 بود و نه صورت اشیاء حق تعالی مجل مشابیه  
 هم ماده <sup>اشیاء</sup> و هم صورت اشیاء را ایجاد نموده



وزمانیکه حق تعالی جل شانہ اصل کفایت خلقت  
الطوبی را از فرمود که لا من شیء اشیا<sup>و</sup> الحیا  
شده است چگونه اشخاصی که مدعی<sup>ست</sup> بت  
خلو است مخالف قول حق تعالی و قول نبی  
و اولیاء تکلم کند و با وجود این از اهل  
هدایت باشد هذا شیء عجیب ایانگاه  
نمیکنی قول حاتم جعفر الصادق صلوة الله  
علیه وآله که فرمایش میفرماید کان  
ربنا عز وجل والعلم ذاته ولا معلوم و  
السمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا  
مبصر والقدرة ذاته ولا مقدور فلما  
احدث الاشياء وكان المعلوم وقع  
العلم

العلم منه على المعلوم والسمع منه على المسموع  
والبصر منه على المبصر والقدرة منه على المقدور  
یعنی رب ما عز وجل بود عالم و علم ذات او بود  
و معلوم نبود و سمع ذات او بود و مسموع  
نبود و بصر ذات او بود و مبصر نبود و قد  
ذات او بود پس زها میکه ایجاد نمود اشیا<sup>و</sup>  
را واقع شد علم از او بمعومات و السمع از  
بر مسموعات و مبصر از او بر مبصرات و  
قدرة از او بر مقدورات و اینکلمات  
که بیان شد ایا ملاحظه فرمایید میجو<sup>د</sup>  
من الوجه مناسبت باکلمات ایشان را  
و که وجود حق تعالی بسیط<sup>ست</sup> حقیقت است و



همان بسیط حقیقه کل اشیا دانسته اند  
اُمّه تو صلاوة الله علیهم لجمعین میفرماید  
البسیط مسدود و الطلاب مردود حق تعالی  
ولا یحیطون بشئی من علمه پس هرگاه این  
طایفه هم از اولیاء دین اسلام اند و از بزرگ  
کان شیعه اند یا کلمات ایشان هم  
مطابق کلمات اُمّه خود باشد و یا اینکه  
من جمیع الجہات باید مخالف باشد  
تو خود انصاف ده و حال آنکه در سابق  
شد صفت اکابر شیعه بآن نحو که موافق  
تو صلاوة الله علیہ و آلہ وصف فرموده بود که  
نظر شخصی که روایت کند حدیث

ایا انطور کلمات شنیدی حدیث ال  
محمد است که ایشان روایت کردند که  
موجودات با حق تعالی از یکسنگ اند کجا  
چنین هادی خلق اند و حق تعالی انطور  
خلق را عرصه خود قرار نداده و چنین  
جوده ها هادیان دین مبین نیستند  
بعلت اینکه این جوده ها رهنمای اهل  
ضلالت میباشند و زما اینکه کلمات  
از کلمات ضلالت شد کجا صاحب  
کلمات اهل هدایت کرد و کلمات  
هر شخص دلیل مذهب اوست و زما اینکه  
کلمات شخص باطل شد واضحست آن کلمات



از اهل هدایت نخواهد شد و نمایان  
طریق هدایت بر رخ او مسدود شد  
لا محاله از اهل ضلالت خواهد شد پس  
بعد از حق الا الضلال یعنی نیست بعد از  
حق الا ضلالت پس اهل هدایت آن  
وجودها است که در میان کلمات ایشا  
هدایت ظاهر کرد بدین معنی که قول ا  
ما خور باشد از کلمات حق تعا و انبیا و ا  
او صلوٰه الله علیهم اجمعین در همین وقت  
واضحست اینطور نفوس از اهل هدایت خوا  
شد و هر نفس اینطور وجودها را  
شعبت نماید یقین است بحق تعالی  
نموده

نموده در قول خود و در فعل خود پس اینطور  
وجودها امنای دین الهی هستند در  
زمین و عضد <sup>حق تعالی</sup> اند در ملک و جوهر جمیع  
خلق اند هدایت از ایشان اخذ نمایند  
و اعتقاد خودشان باید با و عرضه کنند تا  
اصلاح مذهب ایشان نماید و از طریق  
باطل نفوس ضعیفه را حفظ کند تا داخل شود  
بطن و ضلالت و قاعگاه شدنی <sup>بواسطه</sup> بلیس چگون  
افساده ها در ملک وجود ظاهر شد خلق با خالق  
از یک عرصه تصور کرده و همچنان وجود است  
خلق را وجود واحد فرض نموده و اشرفیت  
و افضلیت را از میان خلق سلب نموده اند



و حال آنکه خود ایشان هرگاه بفرقه اصلی خود  
شان رجوع نمایند خواهند فهمید که مختار  
افان و انفس تکلم دارند و حق مسئله این نیست  
و چون نظر ایشان بر این است نه ما قال است  
لهذا از برای ایشان اینطور اشتباه حاصل  
گردیده و حال آنکه مولای مؤمنان فرموده  
انظروا الى ما قال ولا تظروا الى من قال یعنی  
رجوع نماید بسوی آن چیزی که میگوید  
که حق است و یا اینکه باطل است و نظر  
نکنید شخص را که فلان وجود است  
و چون بنای اکثر وجود بر این است که  
نظر ایشان بشخص است و همیشه نظر  
موردن

موردن ایشان بشخص کار ایشان را  
خراب نموده و از صراط المستقیم عراض  
نموده اند و چون این معنی را مولای  
مؤمنان صلوات الله علیه و آله آگاه  
بود لهذا خلق را حکم فرموده که نظر  
کنید بکلام آن شخص نه بوجه آن  
شخص و مانند آنکه شخص بفهمان  
حرکت کرد و صحبت از اهل دل  
خواهد شد و تابع نکرد و نفوس  
خبیثه و از من هب باطله عراض  
کند و خرافات قطع طریق را  
کوشند و بدانند که وجود حق را با وجود



خلق یک داند و یا اینکه جمیع مخلوقا  
تو از یک جنس فرض کند بلکه  
خود را تابع کند با حکام حق تعالی  
جل شان و هر طور حق تعالی خود را  
وصف فرموده آنطور حق تعالی را  
وصف کند پس زمانیکه حق تعالی  
بجل شان در زبان انبیاء و اولیاء  
خود را بخلق شناسانید و بآن  
تعریف راضی شده و فرموده در  
حق انبیاء و سلام علی المرسلین  
یعنی طریقی سلامت طریقی نبیاست  
است پس چرا از آن طریقی عراض  
نموده

نموده و قدم بطریق ضلالت  
گذارد و حال آنکه در حق انبیاء  
انبیاء فرموده ما نطق عن الهی  
ان هو الا وحی یوحی و زما  
نیکه آن وجود مقدس معصوم  
شد و نطق نکرد مگر چیزی که  
حق تعالی حکم فرموده پس هر شیئی  
عاقل بالقطع روی خود را متوجه  
کند بطرف انبیاء و اولیاء  
صلوات الله علیهم اجمعین و از غیر  
منقطع شود و تابع شود مقتضای  
انبیاء و اولیاء صلوات الله علیهم



و توحید کند حق تعالی را چنانچه <sup>نیاید</sup>  
و اولیاء توحید کرده اند که حق تعالی  
واحد است و قدیم و بهیچ وجه  
من الوجوه راه حادث بدگاه  
قدیم نیست و ادراک جمیع <sup>عقول</sup>  
و افئدة قاصر است از درک  
ذات و اوست غنی کل که ابد  
احتیاج بدگاه عزت او ندارند  
و وحدت خود را در افان  
و انفس نشان داده هر کجایی  
که از زمین و روید و <sup>شیر</sup> حدی لا  
له کوید و منزه و مبدا است از  
صفه

از صفت امکان و متصف نکرد  
باوصاف حادث و آنچه صفت  
حادث است حق سبحانه از آن  
صفت منزه است و اوصاف  
حق تعالی بر دو قسم است اوصاف  
ذاتیة است و اوصاف فعلیة  
اوصاف ذاتیة مثل علم و قدرت  
سمع و بصر و حیوة این اوصاف  
همه عبادة است از ذات حق تعالی  
و تعدد بهیچ وجه من الوجوه نیست  
هرگاه سمع و بصر و علم و قدرت غیر  
ذات باشد لازم میشود که



عالم قدّم تعدد شود و تعدد با  
مغایرت شود و مغایرت صفت  
حادث است و حق تعالی منزه است  
از صفات حادث پس فهمیدی  
جمیع این اوصاف که بیان شد  
عین ذات است بدون تعدد  
و جمیع این اوصاف عبادة از ذات  
است و جز از ذات چیزی دیگر  
نهیست و اما اوصاف فعلیه  
عبادة است از آن اوصاف  
که در عالم حادث است لکن  
آن اوصاف

اوصاف جهان اوصافست که بالکلیه  
موصوف خود و انسان و بدن خود  
و دلیل است و نه غیر خود را هر  
گاه خود را دلیل باشد و یا اینکه  
غیر را دلیل باشد و اوصاف متین  
حق تعالی را دلیل شود و حکایت  
الهی باید پس باید بالکلیه از حق  
تعالی نشان دهد و معنی صفت  
هم عبادة ازین است که بیان  
موصوف خود باشد و هر کس  
او را مشاهده کند موصوف  
را مشاهده کرده باشند



درین صورت رواست این اوصاف  
را اوصاف خوانی پس آگاه شدی بعضی  
صفات را که بالکلیه باید از موضوع  
خود نشان دهی هرگاه انیمغنی را  
بخواهی مشاهده نماید در عالم ظاهر  
نظر کن در این ایا جمال تو که اش  
اق نماید در این ایا آن جمال  
صفت تو نیست و معلومست  
آن جمال صفت است و موقوف بود  
تو و محتاج است بطرف تو نه خود را  
نشان دهی و نه غیر خود را و هرگاه  
در

درست ملاحظه نماید ابل در صفت  
جن از موصوف مذکور نیست <sup>اینکه</sup> لعلت  
در ظاهر مشاهده میکنی آن صورت  
که در این است ایا در عالم  
او میتوانی غیر از زید مشاهده  
نمای هرگاه درست تعقیب کنی  
جن از زید تصور نمیشود <sup>اینکه</sup> لعلت  
انیمغنی را آگاه هستی مراد از  
صفت همان نور منحل است که  
از تو در این افتاده و آن نور  
منعقل گردیده و متشکل شده  
بصورت زید چون اثر لامحاله



بر هیت مؤثر خود خواهد بود ایا اثر  
شمس بر هیت قمر گردد بالقطع نور  
شمس بر هیت شمس شود بعلت  
اینکه زمانیکه ماده اثر از نور شمس  
شد و هیت آن نور که عبارت از  
صوره آن نور است لامحال بر  
شکل مؤثر خواهد شد هرگاه چنانچه  
تمام مؤثر نماید در همین وقت چگونگی  
اثر شمس حکایت از مؤثر دیگر  
کند و بر هیت مؤثر علامت ظاهر  
گردد همچون چندی که نیست بلکه  
هر اثر حکایت از مؤثر خود نماید  
بالقطع

بالقطع و همچنان است اوصاف حق تعالی  
جل شأنه و آن اوصاف هم غیر از ذات  
احدیت حکایت نمایند از او  
اوصاف حق تعالی مستجمع جمیع کمالات  
است و هیچ کمالات را مفقود  
نکرده و مشتمل بر جمیع نقایص مکانیه  
میباشد و هرگاه اینطور نبوده باشد  
اوصاف الهی نشود پس صفت الهی  
باید صاحب دو جهت گردد و ضامن  
دو مقام مقام اول صرف کمال باشد  
و مقام ثانی مشتمل بر نقایص  
از عیب زمانیکه خلق مقام اول را



نظر نمایند کمال حق تعالی مشاهده  
نمایند و سلطنت و کبریای حق تعالی در  
در عالم امکان ظاهر شود تا اهل عالم  
امکان بدانند که حق تعالی قادر  
وقاهر است و هرگاه در صفت حق  
تعالی جاه و سلطنت ظاهر نشود از  
کجا آگاه میشوی که حق تعالی جل شانہ  
قادر و قاهر است و صاحب جلال  
و صاحب جمال است و تو آگاه شدی  
که جمیع عقول و افئدہ عاجز است  
از درک ذات و الطریق مسدود  
و الطیب

و الطیب مردود زمانیکہ طلب مردود  
و طریق مسدود شد و جمیع  
خلق باید بصفت باشد و انبغی  
اشاره فرموده و لے کل صلوٰہ  
علیہ وآلہ و جمع من الوصف الی  
الوصف و دام الملائ فی الملائ  
پس و جمیع عالم امکان بوصف  
و از وصف رہ بموصوف بیدار  
نمایند یعنی زمانیکہ اوصاف حق  
تعالی مشاهده کردند کہ مستجمیع  
جمیع کمال است میدانند  
موصوف انصفت کامل است



پس راه معرفت موصوف موقوف  
است بر صفت و هر قدر در صفت  
کمال دیده شود آنقدر کمال موصوف  
معلوم شود پس صفت الهی باید  
در مقام کمال بجدی باشد که ما  
فوق آن کمال در عالم امکان  
تصور نشود بلکه آن کمال را اهل  
عالم امکان نتوانند درک نمایند  
هرگاه اهل عالم امکان کالات  
اوصاف الهی درک نمایند و اثر  
مبدء او و منتهای او آگاه شوند  
باین آن کالات بجد کمال نیست  
بعیت

بعیت اینکه شیئی زمانیکه احاطه شد  
من حیث المبدء ومن حیث المنتها لا  
آید ازین که موصوف آن صف  
هم ادراک شود از حیث ابتدا  
و انتهای چون این معنی واضح گردید  
از صفت استدلال بموصوف  
نمایم ایا در ظاهر نگاه میکنی که  
هرگاه بخواهم استقامت یدگاه  
را مشاهده نمایم باید روی خود  
بطرف صفت او نمایم تا استقامت  
یدکاتب را مطلع بشوم زمانیکه  
در افق استقامت را مشاهده

پس در این  
وقت



منوچهر سبطیهات نمایم موصوف این  
صفت کامل است پس کمال موصوف  
معلوم کردید بواسطه صفت و چنان  
است اوصاف حق تعالی پس هر قدر  
صفت حق تعالی کامل آنقدر کمال حق تعالی  
در عالم امکان ظاهر حال ملاحظه نما که کمال  
حق تعالی حد و نهایت و با اینکه کمال  
الهی احاطه شود بالقطع کالات حق تعالی  
ابتداء و انتهای ندارد باین معنی که اندک  
شود که چقدر است کالات او چنانچه  
حق سبحانه و تعالی نموده است آن او هام  
باطل بلکه از برای کمالات حق تعالی ابتدا

کرده  
شود

و استیلا است بقول خود و لا یحیطون  
لشئ من خلقه الا بما شاء یعنی علم  
حق سبحانه و تعالی را خلق عالم امکان  
نمی توانند درک نماید مگر آنقدر  
که خودشان بخواهند که از علم خود بخلق  
نشان دهد پس فهمیدی که کمال  
الهی درک نمیشود و احاطه با و نمیشود  
کرد و زیرا اینکه درک نشد علم الهی  
مگر آنقدر که قایل اهل عالم امکان  
استطاعت دارند درک او را پس  
باید کالات حق تعالی بخواهی شود که  
ما فوق مد درک و مشاعر مخلوقات



شود و هرگاه انیطون نشود واضحست  
آن کالات و ادرك منمايند و <sup>ماشكه</sup>  
درك كردند احاطه با و نمودند و  
حال آنكه حق تعالى ميفرمايد و لا  
يحيطون بشي من علمه پس مسلم  
بايد قطع كند كه علم حق تعالى را در  
عالم امکان قوه نفيست كه كليته او را  
درك نمايند و زماينكه صفت كالات  
الهي انيطور شد معين كرديد كه  
و لا ابتدا و انتها نفيست و حد  
و كيف نفيست بلا ابتدا و بلا انتها  
است و بلا حد و بلا كيف است  
بلکه

ملكه ابتدا و انتها از ظاهر شده و حد  
و كيف بواسطه او موجود گردیده چون  
انيطور مجرّد است ایه الهي شده و مرا  
جمال حق تعالى شده و واضحست اين صفت  
الهي حق است و ابد موت باين صفت  
طاوي نشود بعلت اينكه وجه الله  
است چنانچه حق تعالى جل شانۀ ميفرمايد  
كل شيء هالك الا وجهي يعني هر شيء  
هالك شود مگر وجه الهي كه او را  
هلاكت طاوي نشود و هلاكت را  
به معنی اواده نماي بوجه الهي غاوض  
نشود پس فرمودي آن اوصاف بالكلية



حیات است و جمیع حیات که در عالم ممکن  
مشاهده میشود اثر آن حیات است  
و همچنان هر علم و قدره که دیده شود  
در عالم امکان اثری است از علم و  
قدره اوصاف الهی جل شانہ و توابع  
هستی اول شئی که در عالم امکان ظاهر  
گردیده وجود مقدس آن اوصاف است  
و جمیع اهل عالم امکان از نور او خلق  
شده است و هر گاه وجود مقدس  
او نبود وجودی در عالم امکان دیده  
نمیشد لولاك لولاك لما خلقت  
پس

پس واسطه ایجاد جمیع موجودات وجود  
مقدس است و هر گاه وجود مقدس  
او نبود وجودی در عالم امکان دیده  
نمیشد بعین اینکه زما اینکه فضا  
وجود مقدس آن اوصاف در مقام  
علت است و جمیع اشیا در مقام  
معلول است و اوصاف وجود معلول  
موقوف است بر وجود علت ایا  
نگاه نمیکنی وجود جمیع اشعه موقوف  
است بر وجود سراج هر گاه وجود سراج  
موجود نشود بالقطع اشعه را در عالم  
مکان



وجودی نیست بقاء اشعه بالکینه هو  
قوف است بوجد سراج و حق سبحا  
در کتاب خود ان معنی را اشاره فرموده  
اذا ارسلناک شاهد و مبشرا و  
نزیرا و داعیا الى الله باذنه و  
سراجا منیرا یعنی بابیغیر تو را  
فرستادیم ما شاهد و بشاره دهنده  
و توسیانه و داعی بطرف حق تعالی  
و قرا و دادیم ما تو را در عالم امکان  
سراج منیر و معلومست زما سیکه  
وجود مقدس او سراج منیر گردید  
و واضح

و اصح است از برای این سراج انوار می است  
و انوار آن سراج عبارة از خفا بجمع اشیا  
است و ان نیست معنی علت و معلول ایما  
نگاه نموده اید دعای عدیل که میفرماید بو  
جودک ثبت الارض و السماء یعنی بواسطه  
وجود مقدس ارض و سما قائم گردید و  
همین کلام شریف دلالت که وجود مقدس  
انجذاب صلوٰه الله علی جمیع اشیا است  
و وجود جمیع عالم مکان موقوف بوجود آن  
جانب و این معنی هرگاه ملاحظه نمای  
معنی علت و معلول است ایام معنی  
علت معلول این نیست اما وجد العلة



وحد المعول واذا فقد العلة فقد المعول  
حال ملاحظه نماي اين تعريف كه از اين  
علة و معول گفته شد ايا در وجود مقدس  
انجناب صلاوة الله عليه وآله هم صدق  
دارد بعبث اينكه در حدیث شریف وارد است  
لولا لولاك لما خلقت الافلاك خالق  
خطای نماید یا میگوید هرگاه وجود مقدس  
توفیق یا بهیچان را خلق نمیکردیم  
و وجود شریف تو باعث شده ایجاد  
موجودات را پس فهمیدی وجود اشیا  
بوجود آن جناب موقوف است و عدم اشیا  
بعدم

بعدم وجود مقدس او و همین معنی علة  
و معول است و هرگاه نخواهی معنی علة  
و معول را که هو علیه آگاه بشوی و بدان  
چگونه وجود مقدس انجناب علیه صلوات  
اشیا است و جمیع اشیا معول بایند  
رجوع نمود تا اصل خلقت تا حقیقت این  
مطلب را بطریق کشف ملاحظه نماي  
و معرفت تو را یاد کردی و اولیاء دین را  
معرفت رسانی و از مقامات بیغیران  
آگاه شوی و تو آگاهی منظور از سیر و  
سلوک از یاد معرفت بانبیاء و  
اولیاء است صلاوة الله علیهم آمین



اگر چه بعضی نفوس خلاف دارد و میرو  
سلوک و مراد آن نفوس از سیر و سلوک  
اطراف بلاد کفر است و انصبت مراد اهل  
حق از سیر و سلوک این معنی نیست بلکه مراد  
الشیان از سیر و سلوک از یاد بصری  
است خلاصه منظور اصل خلقت و ایمان  
نمودن است پس بدان هر نفس و مائیکه  
رجوع نمود به عالم می دانند در عالم <sup>خود</sup> حقیر  
است صانع است و صانع و مضع <sup>خود</sup> اما صانع  
عباده است از حق تعالی شانه و در  
وجود صانع احدی را شائب و <sup>نفس</sup> نیست

اعتبار آنیکه هر وجود و مائیکه نظر نمود <sup>نفس</sup>  
خود میداند خود خود را ایجاد کرده  
چون این معنی را هر وجود آگاه است  
که عنان وجود او در دست <sup>نفس</sup> او  
و همچنان مثل خود هم در احتیاج مثل  
و شبیه او است و هر قدر نظر خود را  
متوجه گرداند به عالم مکان و فکر  
نماید در خلق او میداند وجودی  
نست که اختیار وجود او در دست  
خود باشد با این معنی که ایجاد خود  
خود را خود نموده باشد و خود خود  
خود را نگاه دارد چون اینطور <sup>خود</sup>



در عالم امکان دیده نشد و صبح کرد  
هر فاعل عاقل را که عالم امکان و آنچه  
در عالم امکان است کلاً محتاج است  
در خلقت و رفیق و حیات و ممات  
صانع بخالق که ایجاد خلقت ایشان نموده  
و در بعضی احدی شک و ریب  
نست و اختلاف خلق درین صانع  
و درین خالق است و بعضی این  
صانع را قهس داند و بعضی ستاء  
و بعضی رها داند و هر طایفه چیزی  
را خدا دانسته و بخواهائی تابع شده  
و

۱۸۰  
و درین شک ندارند که خدای دارند  
که ایشان را لا من شیء ایجاد نموده است  
و لباس وجود عطا فرموده اما اختلاف  
ایشان در اینست که این صانع در هر  
بعضی گوید شمس است و هر طایفه خدا را  
یکی ازین اشیاء دانند پس فهمیدی که  
درین شک نیست که صانع و خالق دارند  
اما آن صانع را از خلق خدا تصور نمودند  
و اشتباه و شک در بودن اصل صانع  
نست و لاکن تصور کردن ایشان  
خلق را خدا تصور باطل است چون آگاه  
شدی که جمیع ناس احتقاد دارند که از



برای ایشان صانع است چون بطور بصیر  
سیر در افق انفس کرده اند لهذا بطریق  
ضلالت افتادند اما اشخاصی که بطور بصیر  
سیر کرده اند از هواهای باطل خود نشان را  
حفظ کرده اند و از طریق صراط المستقیم عراض  
نکرده اند و الطاف حق تعالی شامل احوال ایشان  
شده است و مجاهده نموده اند و حق تعالی  
سبیل خود را با ایشان نشان داده و ما  
صدق این آیه شریفه شدند و الذین  
جاهدوا فینا لنمدنهم سبلنا و ان الله  
مع المحسنین چون مجاهده کردند لهذا در  
بطریق هدایت حق تعالی ایشان را هدایت کرده

و نور معرفت آینه قلوب ایشان طلوع  
نموده و قدم بصراط المستقیم نهادند و  
فهمیدند این معنی را که حق تعالی جل شانہ  
منتزه و مبتر است از صفت مخلوقات خود  
و بسیجوه من الوجوه شباهت بمخلوقات  
خود ندارد و آنچه عقول و افئدة ایشان  
ادراک نمایند از دایره خلق است بعلت  
اینکه هر شیئی را ملاحظه نماید آنچه ادراک  
کند در دایره خود ادراک نموده و مدراک  
او از عالم امکان است چگونه میتوانند  
از حد خود تجاوز کنند و ما فوق از مداک  
خود را ادراک نمایند بالقطع هر شیئی آنچه را



که درك كند از عالم خود درك نموده و

ادراك غير عالم خود نمیتواند نماید ایا در

ظاهر نگاه نمیکنی که طبق باطن است قیام

ظاهر اشیا فی که از عوالم مجردات است

و فوق عالم تو است آن اشیا و دانستی

درك نای با اینکه در هر صیغه مخلوقات

است چگونه میتوانی عرصه قدم را درك

نمای حیات حیات توحید و فی نفس

مزن ز قدم پس فهمیدی در مخلوقات

آن مشعر و آن مدرك نیست که قدم

درك کند ازین جهت مولای متقیان

فرموده الطریق مسدود و الطلب موقوف  
و نهانگر

و نهانگر است معنی را آگاه شدی که

بهر وجه من الوجوه ذات حق تعالی ادراك

نمیشود بلکه طریق معرفت حق تعالی موقوف

است بمعرفه اوصاف او و فهمیدن

این اوصاف اوصاف ذاتیه نیست بلکه

اوصاف فعلیه است و اوصاف فعلیه

عبارت است از محمد و آل محمد صلوات الله

علیه و آل اجمعین و حق سبحانه و تعالی

وجود مقدس انجذاب مظهر جمال و

جلال خود فرموده و هر کس بخواند حق تعالی

را معرفت رساند باید توجه نماید آن



انوار مقدس که معرفت آن مانده  
مقدس معرفت چنانچه آنجا  
صلوات الله علیه وآله بر روی  
فقد رای الحق یعنی هر کس نخواهد حق تعالی  
و لبشاسد باید مرا لبشاسد حال  
ملاحظه نما چگونه باید آنجا  
ایا بطور حال باید شناخت یا بطور  
بالقطع هرگاه نقص در آنجا  
الله علیه وآله فرض کنی نفوذ بالله  
بالقطع آن وجود مقدس نمیتواند  
انمغنی

حق تعالی

انمغنی را بیان کند من وانی فقد  
وای لک و ما فکر در وجود مقدس  
او نقص شد چگونه نقص بیان کند  
نه انوع خود را که کاملست بالقطع هرگاه  
بیان نماید بطور حال نخواهد بیان نمود  
و نه ما بلکه بطور حال نتواند  
انمغنی را بیان کند که من وانی  
فقد وانی لک ایا شده معنی بیان  
نارین استقامت الف را و بگوید  
هر کس میخواهد الف را مشاهده کند  
بین نگاه کند تا استقامت الف را  
در وجود من مشاهده کند واضحست

باء که



بآنکه در مقام هرجاج است از استقامت  
الف حکایت میروند نماید بلکه حکایت او از احوال  
است و احوال در هر آن اوضاع هر است چون  
و منفی را آگاه شدی حال عرض میکنم انیطور است  
احوال مخلوقات هر مخلوق میتواند انفعی را  
بیان نماید من را فی تقدیر انی یعنی هر  
کس بخواند حق تعالی را نظر کند بوجود من نگاه  
کند و زما نیکه مراد حق تعالی را دیدن الله است  
وجود مان مخلوق سر تا با نمایند اوصاف  
خالق خود باشد و وجود او را بجمع کالات  
حق تعالی شأنه باشد و انیطور وجود مقدس  
میتواند ان مقام را ادعا نماید هر کس بخواند حق  
نگاه

نگاه کند بمن نگاه کند لعنت است که وجود مقدس  
او مستجمع جمیع کالات حق تعالی است و هر  
بخواند کالات حق تعالی را نگاه کند در آن  
وجود مقدس دیده شود پس چنین وجود  
در عالم امکان غیر از وجود مقدس حق تعالی  
خاتم الانبیاء صلوٰه الله علیه و آله اجمعین  
نبیت و در آن وجود مقدس ظاهر شده  
جمیع اوصاف حق تعالی شأنه و احباب اول  
مخلوق است و مشیت حق تعالی را محفل و  
مظهر است و هرگاه وجود مقدس آن  
جواب نمیشد مشیت حق تعالی را ظاهر نمیشد  
ظاهر مشیت موقوف بوجود مقدس  
است



چون اینمغنی کمال وضوح دارد در نظر از باب بصیرت  
 هرگاه مشیت محل و مراتب نباشد در عالم امکان  
 ظهور نخواهد نکرد و ظهور مشیت موقوف است  
 بوجود محل و مراتب تا ظهور کند مشیت الهی در  
 عالم امکان و معلومست محل مشیت باید مشابهت  
 و مجالست با مشیت داشته باشد چون مشیت الهی  
 من جمیع الوجوه کامل است و بسبب جوهره من الوجوه  
 نقص در او نیست لهذا باید محل مشیت هم من  
 جمیع الوجوه باید کامل باشد تا مراتب مشیت شود  
 و هرگاه زده در آن مراتب نقصان ظاهر شود باطل  
 آن نقصان در مشیت ظاهر شود و نقصان مشیت  
 نقصان صاحب مشیت است نفوذ بالله چون حق تعالی  
 است

صاحب مشیت و حق تعالی مشیت من جمیع الوجوه کامل است  
 لهذا فعل او هم باید کامل باشد و همچنان محل  
 جمیع مسلمین محل مشیت خاتم الانبیاء است  
 صلوات الله علیه و آله اجماعی است چنانچه در تبارک و تعالی  
 السلام علی محال مشیت الله چون فهمیدی آن خاتم  
 صلوات الله علیه و آله محل مشیت است لهذا مظهر  
 جمیع کالات حق تعالی است و بسبب جوهره من الوجوه  
 نقصان در آن وجه مقدس نیست و آنچه کالات  
 در عالم امکان مشاهده میشود از نور کالات  
 انجذاب صلوات الله علیه و آله است و انجذاب  
 صلوات الله علیه و آله اینمغنی اشاره فرموده در  
 کلام مبارک خود یا بن عباس کن محمد خیر ائمه

هم باید کامل باشد  
 و باتفاق



أَحَدٍ إِلَّا بِتَعْلِيمِي وَتَعْلِيمِي فَعَلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعِنْدِي  
عَالَمِ امْكَانِ هَبِجْ خَيْرَ بَاقِيَتِ نَسُوْدِ دَرْ دَسْتِ  
هَبِجْ شَخْصِ الْأَمَلِكَةِ أَصْلَ أَنْ خَيْرِ تَعْلِيمِ مِنْ أَسْتِ  
وَتَعْلِيمِ عَمَّ بْنَ ابُو طَالِبِ أَسْتِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
وَهَرِ كَاهِ مَعْنَى حَدِيثِ شَرِيفِ رَاشِدِ مَشَاهِدِ غَايِ بَعْضِ  
مَطَالِبِ عَالِيَةِ رَاخَوَاهِي فَهَمِيدِ كِهْ أَكْثَرِ نَفُوسِ اَزْدِكِ  
أَنَّ مَطَالِبِ قَاصِرَانْدِ چُونِ اَزْ بِنِ حَدِيثِ شَرِيفِ  
فَهَمِيدِ اَنْجِهْ دَرْ عَالَمِ امْكَانِ ظَاهِرِ مَشْدِهْ أَسْتِ  
اَزْ كَلَالَتِ وَاَزْ خِيَارَتِ مَبْدُءِ اَنْ كَلَالَتِ وَاَنْ  
خِيَارَتِ كَلَّا بِتَعْلِيمِ حَبَابِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَتَعْلِيمِ  
حَبَابِ مَعْلَايِ مُؤْمِنَانِ امِيرِ الْمُؤْمِنَيْنِ وَوَلَدِ  
ظَاهِرِ بْنِ اَوْسْتِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ  
بِسْ

بِسْ خَوَاهِي فَهَمِيدِ كِهْ جَمِيعِ خَيْرَاتِ مَبْدُءِ وَنَسُوْدِ  
الْبَشَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَسْتِ  
وَجَمِيعِ شُرُوعِ رَامَبْدُءِ اَعْدَاءِ الْبَشَانِ  
وَهَرِ جُودِ كِهْ مَتَّصِفِ كَرَمِ بَدِ اَصِفَتِ  
اَنْبِيَاءِ وَاَوْلِيَاءِ بِالْقَطْعِ اَنْ جُودِ مَظْهَرِ  
خَيْرِ شَدِهْ أَسْتِ دَرْ عَالَمِ امْكَانِ وَهَرِ  
نَفْسِ مَتَّصِفِ شَدِهْ اَصِفَتِ اَعْدَاءِ  
اللَّهِ مَحَلِ شُرُوعِ مَشْدِهْ أَسْتِ دَرْ عَالَمِ  
امْكَانِ حَالِ مَلَا حَظِّ نَحْنَا اَقْوَالِ اَنْ نَفُوسِ  
رَا كِهْ اِيْرَادِ مَيَمُودِنْدِ كِهْ مَا عَمَلِ الْبَشَرِ  
مَظْهَرِ مَمُودِهْ اِيْمِ وَشَرْطِ اَوْرَاكَا مَو  
عَلَيْهِ بِجَا اَوْرَدِهْ اِيْمِ وِبَا جُودِ اِنْ تَاثِرِ دَرْ



آن دیده نشد ایا شده است کسی  
خود را متوجه نماید بشمس و با وجودین  
نورانی نشود بالقطع چنین چیزی نشد  
هرگاه انصاف نمای بلکه جمیع عقلا <sup>منطوق</sup>  
وجود لازم خواهند نمود و خلاف طریق  
ضروری مرتکب شده بعلمت اینکه  
هر وجود را ملاحظه نمای باین معنی افراد  
داد هر کس طالب نور است باید  
روی خود را بطرف نور کند تا نور  
شود و با وجود این که روی خود را  
بطرف شمس نماید و بگوید که من نورانی  
نشده

نشده ام بالقطع قول انطو<sup>نفس</sup> مسموع  
نسبت در نظر او باب حصول پس همچنان  
است شریعت مطهره و مایه نیکو نفس  
روی خود را متوجه نمود بطرف شریعت  
مطهره بالقطع بنور شریعت نورانی  
خواهد شد اشخاصی که منکر این معنی  
میباشد بالقطع روی خودشان  
بطرف شریعت مطهره نکرده اند و  
هرگاه فی الجمله هم در میان اهل شریعت  
باشند من باب دیا و قد و میر با  
اهل شریعت نموده است و خود را  
حقیقتا متوصل بشریعت مطهره نکرده است



وهمین قول را اشخاصی متکلم شدند که اقصا  
بشریعت مطهره ندارند و اقرار نبوة  
بنبیا ندارند کسی که اقرار نماید ظاهراً  
و باطناً بالتوہیت حق تعالی و نبوة انبیا  
و ولایت اولیاء و صلوة اللہ علیہم اجمعین  
ایا انطور وجود میتواند اینگونه  
حقنقاد ظاهر کنند که در شریعت مطهره  
تعوذ باللہ تأثیر نیست بلکه تکلام هم  
از سکوت و شبهات ابلیس است  
که در نفوس خبیثہ ظاهر کرده است  
که خلق ضعیف را از صراط المستقیم  
گردانند

دور کرد اند انطور سکوت و شبهات  
در قلوب ضعیف اند از پس اہل اسلام  
و اہل کفر چنین خیال باطلہ در قلوب  
النسوان ظاهر نشود بلکه النسوان  
یقین دانند آنچه حق سبحانہ و تعالی فرمود  
حق است و انطور خواهد شد چنانچه  
حق تعالی فرموده و مَن اٰصْدَقُ مِنَ  
اللّٰهِ قِيْلًا يَعْنِي كَيْسٍ اَوْ حَقٍّ اَوْ صَادِقٍ  
تس و زما ینکہ حق تعالی اصدق الصائین  
شد پس آنچه در کتاب خود بیان  
فرموده حق است و انطور خواهد شد پس



بدون شک و شبهه در اعمال حسنه  
اجری قرار داده است و در اعمال قبی  
هم جزا قرار داده است بالقطع اهل ا  
سلام یقین نموده اند حاصل اعمال  
حسنه اجر خود را خواهند رسید و صاحب  
اعمال قبیله هم بخیرای خود خواهند رسید  
بالقطع چنانچه حق سبحانه فرموده و ما  
نَجْرُ وَنَ الْاَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ یعنی  
داده نمیشوند الا چیزی را که ایشان  
عمل نموده اند و ما اینکه حق تعالی انقطاع  
در کتاب

در کتاب خود بیان فرمود و باز در کتاب  
خود خبر داد که کل نفس بما کسبت رهینه  
هر نفس آنچه را کسب نموده در گرو  
است چون <sup>باینکه</sup> قسم است اینکلمات حق تعالی  
دید قطع نماید اعمالی که از مخلوقات صادر  
شود بالقطع خیرای آن عمل خواهند رسید  
و شک و شبهه مثلاً کسی مال یتیم را  
بخورد حق تعالی از برای این عمل جزا قرار  
داده و فرموده ان الذین یأکلون فی  
اَمْوَالِ الْیَتَامَا مَا ظَلَمُوا اِغْنَا یَا کُلُون فی  
بطونهم باز یعنی بدو سستی اشخاصی



که میخورند اموال یتیمان بظلم تحقیق  
میخورند فارجهنم را و ما اینکه شخصی  
از اموال یتیمان خود را بالقطع شکم  
او پیر از نارس است اما چون این عالم  
عالم غفلت است و در اجزائش  
در عالم مشاهد غیشود اما زما اینکه  
ازین دار فانی رفت و قدم بعرضه  
جزا کدشت و پرده غفلت از  
چشم او رفت خواهد دید بالقطع  
شکم او پیر از الش است و همچنان  
جميع اعمال که از شخص صادر شود  
حسب

حسب از برای آن اعمال جزای قرار داده  
خواه اعمال حسنه باشد خواه اعمال قبیح چون  
دارد اعمال است و در اجزائش و شان  
حسب اجل ازین است جزای اعمال را مکان  
فانی قرار دهد که بسبب جوجه من الجوه ثبات  
در آن دار نباشد بلکه در اجزای مکان  
بقا قرار داده که آن مکان مکان خلل و  
چون مقتضی حکمت الهی برای جاری شده  
و عوام الناس هم ازین معنی غافل است چنان  
بر نظر و آید که اعمال شعیته و آثارش  
خیال خام است نموده زما اینکه حق سبحانه در  
کتاب خود بیان فرمود این علینا حسابه هم یعنی



بطرف راست حساب ایشان و باز  
فرموده و مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ  
و مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ هر کس  
عمل نموده از خیر و شرحی تعالی آگاه است  
و بر حسب هر شخص که عمل نموده حی تعالی  
جزا خواهد داد آیا تاثیر عمل غیر از خیر حق  
حق تعالی است مگر تاثیر عمل غیر از آنست  
بالقطع تاثیر عمل جزا دادن حق تعالی است  
هرگاه عمل از آن عملها باشد که مستحق  
رحمت است تاثیر آن عمل خیر همان حق  
حق تعالی است که شامل حال صاحب عمل  
شود

شود و هرگاه عمل از آن عمل باشد که  
مستحق عقاب است تاثیر آن عمل همان  
عقاب است و مراد از تاثیر عمل نیست  
که بیان شد و مراد از رحمت قرب  
بجای تعالی است و قرب بانبیاء و اولیاء  
صلوٰه الله علیهم اجمعین و همان تقرب  
دار و رضوان است که خدا و بعبادت مستقیم  
صاحب عمل خوب و مراد از عقاب  
بعد از حق تعالی است و بعد از انبیاء  
و اولیاء او و زمره ایشان که شخص بعید شد  
از حق تعالی معطوس است در هر مکانی قرار  
گیرد که از عنایت حق تعالی دور است



۱-  
و زمانیکه دفرکر دید از غنای حق تعالی  
معلومست در تنعم نخواهد شد بلکه  
عذاب است و بواسطه امثال و قرآن  
خود لیل و نهار در مشقت است  
و همچنان آنچه از اعمال قبیح او صادر شده  
و زمانیکه صاحب آن اعمال قبیح از این دار  
فانی بعرضه بقا قدم گذاشت آن اعمال  
مجموع شود در شکل عذاب هر عمل  
موجب خود و این رساله کجایش تفصیل  
ندارد آیا ازین زیاد چه تاثیر شود  
هرگاه در جمله چشم بصیرت تو باز شود  
درین

درین عالم هم خواهی اهل هر عمل را و  
همچنان تاثیرات اعمال ایشان را یا ملاحظه  
نمکنی بعضی نفوس را که روزی شب در  
آتش سوزان است و شکل ایشان را  
مشاهده کنی بصفت حیوانات است  
ایا صفت حیوانات این نیست که هر  
وجود را ملاقات نمایند او را از دست  
کند مثل سگ آیا ای سالک مسافر  
نمکنی نفوس را که هر کس بالیشان بر  
او را از دست نمایند بر رخ از دست را  
که قادر شوند و هرگاه خود نفوس را  
ایشان را ملاحظه کنی در آتش غضب



و در آتش حسد سوزان است و دمی  
خود را ازین آتش بکنا می کشد و روز  
بروز آتش او در تنرا بد است و بعضی  
نفوس را ملاحظه نماید در عذاب الشیطان  
قلیل است و بعضی را مشاهده نماید  
زیاد است آیا این عذاب را ملاحظه  
میکنی غیر از تأثیرات اعمال قبلی است  
که از آتش او روز مشرب سوزان است  
اما اشخاصی که متصف است با وصف  
حمیده و متخلق شده با خلق آفرین  
مانند باطن الشیطان را ملاحظه نماید  
نمای

نمای کمال خضوع و خشوع دارد و هیچ  
من الوجه اقبال بدار فانی ندارد و از امر  
باطنه قلوب الشیطان مجرّب است و توانا می  
اصل هر مرض بواسطه تعلق قلوب است  
بعوالم خلق و زما می که قلوب بعوالم خلق متعلق  
شد انواع و اقسام امراض در آن قلوب ظاهر  
ایا نگاه نمیکنی زما می که قلب متوجه مجاه  
و در نفس خود مجاه را ندید در نفس او  
آتش حسد طلوع نماید اما زما می که متوجه  
نشد مجاه غیر از کجا آتش حسد ظهور نماید  
و همچنان است آتش غضب و آتش کبر  
جمیع این امراض که در قلوب ظاهر شود اصل



همه این امراض بواسطه توجیه خلق است  
و زمامتیکه قلوب متوجه نکردند به عالم خلق  
از کجا در آن نفس انش حسد ظاهر شود  
چون دانستی اصل حسد متوجه بود<sup>است</sup> دل  
لبوی خلق و اوضاع خلق و مائیکه<sup>است</sup> انش<sup>خه</sup>  
بید شد این انش حسد طلوع آما و مائیکه  
نفس توجه خود را قطع نمود از عالم خلق و قلب  
او بطرف حق<sup>تعالی</sup> گردید بالضرورت آن قلب  
از این امراض مجرد گرد و زمامتیکه مجرد از این  
اوصاف شد کجا در سنیه او انش حسد<sup>ظاهر</sup>  
شود بلکه سنیه او خالی از آن انش است  
و عالم او عالم رحمت است بلکه در<sup>لبسته</sup> حق<sup>تعالی</sup>  
او

او بان شده از دهرهای جنت آیا عالم ایل  
جنت عالم راحت نیست و ایل در آن ملک  
توجه بغیر حق<sup>تعالی</sup> نشود و قرین با اولیاء و انبیاء  
صلواته الله علیهم اند و مائیکه در اینجا هم قطع  
نظر نمود از عالم خلق و متوجه نشد بدین<sup>است</sup>  
فانی بلکه قلب خود را در هر حال بطرف حق<sup>تعالی</sup>  
کرد و فصدی در هر چه در وقت اوض صدر او  
خالی از جمیع ادبیت شود و عالم او عالم رحمت  
باشد چون همه اوقات روی خود را بطرف  
اولیاء و انبیاء آورده است چنین وجود  
لیل و نهار با انبیاء و اولیاء هم جلیس<sup>است</sup>  
ایاد رحمت غیر از این نعمت است که شخص



در راحت شود و با اولیا و انبیاء صلوة  
 الله علیهم اجمعین مصاحب شود پس فرمود  
 نفوسی که عالم خودشان را از حق دور  
 نموده اند و همه اوقات بذكر حق <sup>ذکر</sup> مشغول  
 اند و تبعیت با انبیاء و اولیا نموده اند بطور  
 صدق و اخلاص مالمقطع عالم ایشان عالم  
 جنت است و مانند ازین دار فانی قدم  
 به عالم باقی نهاده اند و پرده از چشم ایشان  
 برداشته شد ملاحظه نمایند در جنت <sup>شده</sup> میباشند  
 مستمع و با انبیاء و اولیا صلوة الله علیهم  
 اجمعین هم مجلس این است که در احادیث  
 وارد است که در قیام مؤمن در جنت <sup>را</sup>  
 باز شود

و در قیام کافر در جنت باز شود  
 و مؤمن بواسطه آن در جنت که گشاده شده  
 در راحت میباشد و کافر بواسطه آن در  
 که باز شده در عذاب است پس آن در جنت  
 که در حدیث شریف ذکر شده احتمال دارد  
 بلکه هرگاه درست ملاحظه نماید عباد از عبادان  
 اعمال حسنه است در مؤمن و از <sup>عالم</sup> عالم  
 سیه است در کافر که در حقیقت این دو عمل  
 در جنت دو نوع و بهشت است و راه آن دو خانه  
 است که درین عالم آن راه را باز نموده است  
 با اختیار خود هم راه جنت را و هم راه دوزخ را  
 چون درین عالم در غفلت است و پرده غفلت

بطور یقین



در جمیع اعضا و جوارح او رسیده حال نمیتواند  
نماید اما زمانی که برده نه غفلت از اعضا و جوارح  
او ذایل شد و ازین دار فانی رفت و مدد  
و مشاعر و قوه بیدار نموده و زمانی که در قبرها  
دند و ملاحظه نماید یا متصل است بحسبت و یا  
متصل است بدقیق و این اتصال میداند  
که در دار دنیا بیدار بود و راه این دو خانه  
دو دنیا باز کرده بود چنانچه در سابق در جمله  
اشاره بآن شد و هرگاه درست بخوابی این  
مطلب را آگاه شوی که هو علیه لا زمست  
مقدمه تازه عنوان شود تا بصیرت سالکان  
در فهمیدن این مطالب زیاد شود و انفعالی  
بالمشاهده

و بطور عیان خواهی دید چون هر چه بود  
در عالم امکان مشاهد میکنی مرکب از  
دو چیز است از نور و از ظلمت و لا محاله  
ان وجود مقتضای این دو وجهه باید عمل کند  
یا بمقتضا نور عمل نماید و یا بمقتضا ظلمت  
بمقتضا گاه نور عمل نمود که آن نور عبارت از وجود  
است و آن وجود هم اثری میباشد  
از امان محمد و آل محمد صلوٰه الله علیه و آله  
و معلومست آن وجود همه اوقات میل  
بطاعت نماید و نفقه از معاصی دارد  
و خود آن وجود سببیل محمد و آل محمد است  
در وجود این شخص و همه اوقات از آن



طریق و بطرف محمد و آل محمد آورد و  
 توجّه محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعين  
 از آن طریق است بطرف آن شخص تعلّق  
 اینکه توجّه منیر همه اوقات بنور خود  
 باشد و هیچ وقت غافل از نور خود نیست  
 و هرگاه دمی از نور خود غافل شود آن  
 نور معدوم شود چنانچه در ظاهر مشاهد  
 میکنند که نور سراج الوقت موجود است  
 که توجّه سراج باین نور نشود هر قدر توجّه  
 سراج باقر است <sup>آن</sup> نور موجود است و  
 همین که سراج غفلت کرد از آن نور آن  
 نور معدوم شود پس آگاه شدی  
 و

وجود نور موقوف است بوجود سراج  
 و طریق سراج بنور خود نور است و  
 بغیر از خود نور طریق علامه از برای سراج  
 نیست چون سراج مثال خود را در این  
 قلب نور انداخته و همان مثال ماده  
 آن نور است و آن ماده نور سیل است  
 از برای سراج و طریق نور هم عباده از  
 ماده خود نور است پس این ماده نور  
 هم طریق نور است پس سراج و هم طریق  
 سراج است بنور چون این معنی را در  
 ظاهر مشاهده کردی همچنان است  
 وجود و انهم نور است و طریق آن نور

پس سراج



هم بمنیر خود عبارة است از ابدیت خود  
آن نور و همچنان طریق منیر هم آن  
نور عبارة است از خود مائه آن است  
حال ملاحظه نماید بر آن وجود قوه  
و وسعت دارد با نقد و طریق او  
بمنیر خود میباشد و بقدر وسعت  
آن طریق آن منیر جمال خود را در  
آن نور ظاهر نموده و انبیا و ائمه را هم  
در سابق آگاه شدی که هر موجود  
که در عالم امکان مشایده میشود  
مركب است از وجود و از هیئت و  
فهمیدی وجود نور صرف است و  
نماشک

و نماشک نور صرف شد و لا محاله  
نور بدون منیر نشود و منیر وجود  
محمد و آل محمد است صلوات الله علیه  
و آل اجمعین پس در هر وجود راهی  
میباشد بحد و آل محمد صلوات الله  
علیهم اجمعین و آنرا عبارت از ملامه  
آن وجود است پس توجیه محمد و  
آل طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین  
از همان راه است بآن وجود و هر  
قد را آن وجود نورانی است و وسعت  
دارد بحسب قایل آن وجود از وضو  
محمد و آل طاهرین او بآن وجود <sup>مسدود</sup>



وهمچنان است همیشه و آنهم طریق ظلمت  
است در هر وجود پس فرسیدی در  
هر وجود دو طریق است طریق نور  
است و طریق ظلمت و دو طریق است  
ببید خود و ظلمت هم طریق است  
ببید خود پس هر مخلوق که مقتضا  
و خود عمل نمود و عمل نکرد بمقتضا همیشه  
آن مخلوق را طریق محمد و آل طاهرین  
با و باز شده است بقدر عمل نمودن  
آن مخلوق و آن قدر که از طریق  
محمد و آل محمد باز شده است از طریق  
همیشه بآن قدر که طریق همیشه میسرود  
شده

شده چون آگاهی هر قدر در طرف  
ویر: قوه یافت بقدر قوه وجود  
در طرف همیشه ضعف پیدا شود  
و هر طرف همیشه قوه پیدا کرد بقدر  
قوه همیشه در طرف وجود ضعف پیدا  
شود و اینمغیر را آگاه شدی اصل  
وجود طریق محمد و آل محمد است و  
همچنان اصل همیشه طریق ظلمت کلیه  
است و انسان واقف است در  
میان این دو طریق و هر کدام را  
ازین دو طریق اختیار کرد و راه  
او برخ او باز شود و اتصال پیدا



کنند مدخود چون نمیعنی را آگاه شدی  
و تصدیق این کلمات قول حق تعالی جل شانها  
که میفرماید فیه یناهم الخ بدین اما شاکرا و اما کفو  
پس سیر جمیع مخلوقات در این دو طریق است  
و این دو طریق در حقیقت عبارت از اوصاف مبدی  
و از اوصاف مذمومه است و هر وجود از موجودات  
که در عالم امکان ملاحظه میشود در هر این دو  
غوطه در هر اوقات باین دو صفت  
در عالم امکان سیر دارد دلیل حق باوصاف حمیده  
و اهل باطل باوصاف ذمیه و اوصاف حمیده  
از اوصاف انسانیست میباشد و اوصاف  
ذمیه از اوصاف حیوانیت شمرده شده است  
مس

پس لکن طریق حق و طریقی باین دو صفت معین  
شود و این دو صفت تقییم دارد باین معنی اوصاف  
حمیده عبارت از جمیع ما جابه النبی صلوٰه الله علیه  
و زما یک اوصاف حمیده عبارت ازین شد پس و صفا  
حمیده شامل میشود جمیع شریعت جناب خاتم الانبیاء  
صلوٰه الله علیه و آله است و مراد از مالک طریق حق  
این اشخاص میباشد که در این شریعت مقصد  
لیس و محامل میکنند و محمل این شریعت تعالی  
جل شانها اینطور سیر را غیب و غو طلب نموده و فرموده  
ما انکم الرسول فخر داده و ما نکم عنه فانتہوا یعنی آنچه  
که جناب خاتم الانبیاء صلوٰه الله علیه و آله آورده  
اخذ نماید و از آنچه شما را نهی فرموده دور شو





پس فهمیده میسالت طریق حق عبارت است  
ازین محل سیریم شریعت نبوی صلوٰه علیه وآله  
است و مبتغ این شریعت جناب خاتم النبیین  
و اوصیاء اوست حافظ این شریعت مطهر  
که ایشان صلوٰه الله علیهم جمعین قرائی مبارکه اند و  
در مابین قرائی مبارکه و سایر ناس قرائی ظاهره قرار داد  
که عبارت از علم شیعه است که تعلیم شریعت  
از ایشان است و بواسطه وجه ایشان خلق عالم  
میخوانند احکام شریعت را اینطور سلوک نمودن و شرح  
سلوک طریق اهل حق است و در این سیر ترقی از  
سالت شود و مخالف این طریق طریق باطل و طریق  
اهل ضلالت است و در اینجاست نمایم این رساله  
شریفه را و صل الله علیه و آله الطاهرین قد فرغ  
مؤلفه فی ۱۴ شهریور شعبان  
الاعظم ۱۳۶۵

بزرگوار  
۱۳۶۵ شهریور  
۱۴ شهریور  
۱۳۶۵